

جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل در حال تکوین: موانع و چالش‌ها

هوشنگ کریمی^۱

چکیده: اتحادیه اروپایی بی‌تردید یکی از مهمترین و منسجم‌ترین مجموعه‌های سیاسی - اقتصادی جهان معاصر است که در طول عمر پنجاه ساله خود بتدریج گام‌های بلندی در راستای همگرایی همه‌جانبه و فراگیر و گسترش قلمرو جغرافیایی خود برداشته است. پدیده اتحادیه اروپایی را می‌توان «وحدت در عین کثرت» تعبیر نمود چرا که این مجموعه وحدت‌طلب و همگرا، در عین حال دارای گرایشات واگرایانه و گریز از مرکز بوده و کلکسیونی متعدد، متنوع و متکثر در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به نمایش می‌گذارد. اتحادیه اروپایی بعنوان مهمترین الگوی همگرایی منطقه‌ای در جهان معاصر، در طول حیات نیم‌قرن اخیر خود تحت تأثیر جریان‌ات و روندهای مختلف قرار داشته که اجمالاً می‌توان آنها را در سه سطح داخلی (سطح ملی و درون کشورهای عضو)، منطقه‌ای (در سطح اروپا) و سطح بین‌المللی (سیستم جهانی) تقسیم‌بندی نمود. اتحادیه اروپایی کنونی در واقع محصول و برآیند این سه نیرو و جریان می‌باشد. لذا برای درک و فهم موقعیت کنونی اتحادیه و ادراک و استنباط چشم‌انداز آینده روند همگرایی در اتحادیه اروپا و جایگاه آینده آن در نظام بین‌الملل در حال تکامل و تکوین؛ لازم است به مهمترین موانع و چالش‌های درونی و منطقه‌ای فراروی این اتحادیه و مهمترین روندها و بازیگران مؤثر بر این اتحادیه (در سطح بین‌الملل) پرداخت. بر این اساس در این مقاله سعی شده تا به مهمترین چالش‌ها و مسائل این اتحادیه در بُعد داخلی و همچنین نقش و تأثیر آمریکا بر روند همگرایی و نسبت آن با اتحادیه اروپایی پرداخته شود تا تصویر دقیق‌تر و شفاف‌تری از موقعیت اتحادیه و چشم‌انداز فراروی آن در نظام بین‌الملل حاصل آید.

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپا، جهانی‌شدن، نظام بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی، یکجانبه‌گرایی، آمریکا.

زمانی که مورگن کاپلان در سالهای اوج گیری جنگ سرد دوم، منظومه‌ای از ۶ مدل فرضی برای نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی را ارائه نمود،^(۱) البته در نوع خود کاری بدیع و آینده‌نگرانه را انجام داد. به رغم اینکه

۱. هوشنگ کریمی، رئیس اداره نهادهای اروپایی در وزارت امور خارجه.

نظام جهانی در حال تکوین پس از جنگ سرد ظرف ۱۵ سال اخیر، از جهاتی با دو مدل از مدل‌های شش‌گانه کاپلان، همخوانی و تقارب دارد اما غفلت از یک نکته کلیدی، سبب گردید تا جهان پس از جنگ سرد، بسیار متفاوت از مدل‌های این محقق آمریکایی بنظر آید و آن نکته کلیدی «تحول در مفاهیم و انگاره‌ها» می‌باشد.

تحول در مفاهیم و انگاره‌های سنتی همچون مفهوم قدرت، حقوق، عدالت و ارزش‌های انسانی و معنوی، که چندین دهه بر ذهن اندیشمندان و عمل دولتمردان سایه افکنده بود را شاید بتوان مهمترین عامل شکل‌گیری نظام نوین بین‌الملل محسوب نمود. بی‌اعتباری پارادایم‌های ضد انسانی و الحادی و فروپاشی نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی مدعی عدالت‌طلبی و مساوات‌خواهی، باعث رشد و تقویت انگاره‌ها و اندیشه‌های خدامحور و مذهب‌گرا گردیده و نقش مذهب و آموزه‌های دینی با گرایش به حقوق و کرامت انسانی در شکل‌دهی به جوامع انسانی و تحولات جهانی، بشدت پررنگ‌تر شده است. در نقطه مقابل، تزلزل در پارادایم انسان محور مدعی آزادی و حقوق بشر، به رغم ادعای فرانسیس فوکویاما در نظریه معروفش «پایان تاریخ» مبنی بر غلبه و سلطه لیبرال دموکراسی بر جهان، به رشد گرایش‌های عدالت محور و معتقد به ارزش‌های انسانی انجامیده است. چالش فراروی غرب (سیاسی و اندیشه‌ای) تنها منحصر به جوامع و اندیشه‌های مذهبی و اسلامی نمی‌باشد، بلکه در درون مجموعه غرب و اندیشه‌ورزان آن دیار نیز این روند غرب‌زدایی (فکری و سیاسی) به چشم می‌خورد که فرانوگرایان (پست‌مدرن‌ها)، گرایش‌های فرقه‌ای و رشد و تقویت اندیشه‌های مبتنی بر منجی، مهمترین جریان‌ها در حال رشد در درون غرب می‌باشد.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌های دوران جدید

با این مقدمه شاید بتوان مهمترین مؤلفه‌های نظام بین‌الملل در حال تکوین را دسته‌بندی نمود. شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی که در شکل‌گیری و پیکربندی نهایی این نظام نقشی اساسی ایفا می‌نمایند عبارتند از:

۱. تحول در مفهوم قدرت: (۱) در مفهوم قدرت به مفهوم سنتی آن تحول ایجاد گردیده و به مفهومی چند وجهی مبدل شده است به گونه‌ای که قدرت در مفهوم عام آن

دیگر منحصر به قدرت نظامی نمی‌باشد و وجوه دیگری همچون قدرت تکنولوژیک، علمی، صنعتی و اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. لذا مفهوم قدرت، متکثر گردیده و تئوری‌های مبتنی بر قدرت در نظام بین‌الملل نیز متحول گردیده اند.

۲. برجسته‌تر شدن عنصر مذهب در زندگی بشر: رشد گرایش‌های مذهبی و تاثیرگذاری و نقش آفرینی این گرایش‌ها در جوامع، کشورها و مآلاً در سطح جهانی؛ از جمله دیگر شاخصه‌های نظام بین‌المللی و جامعه جهانی در حال شکل‌گیری است.

۳. تکوین نایافتگی و عدم تکامل نظام بین‌الملل^(۳): به رغم تلاش فراوان برخی قدرت‌ها از جمله ایالات متحده آمریکا جهت شکل‌دهی به نظام بین‌الملل مطلوب خود، این نظام هنوز بطور کامل و در همه ابعاد شکل نگرفته و حفره‌ها و شکاف‌های آن، از جمله در منطقه حساس و تعیین‌کننده خاورمیانه (به مفهوم وسیع آن) پر نشده است.

۴. تحول در مفهوم سنتی دشمن و تهدید دشمن و تلاش مجموعه غرب جهت خلق دشمنان و تهدیدات فرضی به منظور توجیه افکار عمومی و پیشبرد سیاست‌های امنیتی خود،

۵. طرح موضوعاتی از قبیل تروریسم، نقض حقوق بشر، سلاح‌های کشتار جمعی و محیط زیست بعنوان ابعاد نوین نظام بین‌الملل و تهدیدات فراروی غرب و تمدن غربی در قرن ۲۱، بهره‌گیری از آنها جهت مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر به بهانه حفظ صلح و امنیت جهانی و مداخلات انسان‌دوستانه،

۶. شکل‌گیری و گسترش اجماع در درون مجموعه غرب و عضوگیری این مجموعه از سایر کشورها و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مانند روسیه، هند، برزیل، آفریقای جنوبی، کشورهای عربی با هدف مقابله با کشورهای مستقل و خارج از این مجموعه؛ و در عین حال تشدید رقابت در درون بلوک غرب میان قدرت‌های سنتی و بلوک‌های نوظهور مانند اتحادیه اروپا،

۷. باتوجه به عدم تکوین تمام عیار سیستم بین‌الملل، زیرسیستم‌ها و سیستم‌های تابعه این نظام نیز هنوز بطور کامل شکل نگرفته و یا تعریف و تعیین وضعیت نشده‌اند. با این وجود بدلیل رشد و تقویت گرایش‌های همگرایی منطقه‌ای، نقش این مجموعه‌ها در سطح بین‌الملل بطور محسوسی افزایش یافته و براین مبنا کشورها

نیز در تلاشند با تعریف و تعیین خود در چنین مجموعه‌هایی، در صحنه تحولات سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌المللی، حضور یابند.

۸. وجود همزمان روندها و گرایشات مرکزگرا و مرکزگریز:

الف) رشد گرایشات ناسیونالیستی در مقابل گرایشات تجزیه طلب در سطح کشورها،

ب) رشد گرایشات منطقه‌گرا (تجمع‌گرایی منطقه‌ای) مانند همگرایی منطقه‌ای

در اروپا از جمله اتحادیه اروپایی و در مقابل افزایش تنش‌های درون منطقه‌ای،

ج) تقویت و تشدید روند جهان‌گرایی (جهانی شدن) در مقابل گرایشات

ضدسیستمی در سطح بین‌الملل.

۹. در حال حاضر، سه گرایش و حرکت عمده در راستای شکل‌دهی به نظام

بین‌الملل به شدت مشغول رقابت با یکدیگرند که بر مبنای مدل‌های کاپلان می‌توان آنها را توصیف نمود:

الف) نظام بین‌الملل سلسله مراتبی با مرکزیت و مدیریت آمریکا (نظام

تک‌قطبی جهانی). این مدل گرچه در دو دهه اخیر و پس از پایان جنگ سرد نظام

دوقطبی بشدت از سوی رهبران آمریکا هدف‌گذاری و پیگیری گردیده، معذالک در

سال‌های اخیر با چالش‌های جدی در سطح سیستمی و زیرسیستم‌ها بخصوص

زیرسیستم خاورمیانه مواجه شده و ناکارآمدی و عدم انطباق آن با شرایط و موقعیت موجود، به اثبات رسیده است.

ب) نظام چند جانبه گرا با محوریت سازمان ملل (نظام چند قطبی بین‌المللی)

که عمدتاً مورد توجه قدرت‌های درجه دو از جمله قدرت‌های اروپایی (اتحادیه اروپا) میباشد.

ج) نظام بین‌الملل با ساختار متکثر و چند وجهی و بازیگران متعدد (نظام

مطلوب بازیگران مستقل).

حال با این مقدمه، مجموعه‌ای از پرسش‌ها در ارتباط با موضوع این مقاله یعنی

تعیین جایگاه اتحادیه اروپا بعنوان نمونه و مدل تکامل یافته پویش همگرایی منطقه‌ای

در نظام بین‌الملل در حال تکوین مطرح می‌باشد:

۱. فرصت‌ها و چالش‌های فراروی اتحادیه اروپا در قرن بیست و یکم کدامند؟
۲. مشخصه‌ها و مختصات نظام بین‌الملل کنونی و در حال تکامل چه می‌باشد و رابطه و نسبت اتحادیه اروپا بعنوان زیرسیستم با سیستم جهانی چگونه است؟
۳. جریان‌ات همگرایی و واگرایی و نیروهای مرکز‌گرا و گریز از مرکز در درون اتحادیه اروپا چگونه اند و برآیند این جریان‌ات و نیروها، جهت‌گیری کلی اتحادیه را به کدام سو می‌کشاند؟
۴. موانع همگرایی کامل اتحادیه اروپا و تبدیل این اتحادیه به یک مجموعه واحد و متحد کدامند؟
۵. شاخصه‌ها و ویژگی‌های مناسبات آتلانتیکی میان اروپا و آمریکا (بعنوان اصلی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل پس از جنگ از سرد و مهم‌ترین شریک اروپا) چه می‌باشد و ماهیت مناسبات این دو قطب قدرت بر مدار رقابت یا مشارکت می‌چرخد؟
۶. اینکه آینده همگرایی اروپایی با توجه به ساخت قدرت در نظام بین‌الملل به کدام سو می‌رود: وحدت یا فروپاشی؟

اتحادیه اروپایی در قرن بیست و یکم: فرصت‌ها و چالش‌ها

اتحادیه اروپایی بی‌تردید یکی از مهم‌ترین و منسجم‌ترین مجموعه‌های سیاسی اقتصادی جهان معاصر است که در طول عمر پنجاه ساله خود بتدریج گام‌های بلندی در راستای همگرایی همه جانبه و فراگیر و گسترش قلمرو جغرافیایی خود برداشته است. پیمان بنیادین اتحادیه اروپایی عملکرد کشورهای عضو و نهادهای اتحادیه را در راستای گسترش و تعمیق اتحادیه در سه فرآیند سیاسی-امنیتی، تجاری-اقتصادی و اجتماعی-قضائی مشخص ساخته است. این فرآیند همگرایی منطقه‌ای براساس اصول وابستگی متقابل لیبرال دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی صورت گرفته، درحالیکه ایجاد ایالات متحده اروپا را هدف‌گیری نکرده است. در نتیجه صلاحیت‌های ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپایی درحالیکه بتدریج محدودتر می‌گردد، همچنان اصل پذیرفته شده در اتحادیه اروپایی است. اتحادیه در راستای سیاست خارجی و امنیتی مشترک خود تلاش می‌کند به بازیگری به مراتب نیرومندتر و نقش‌آفرین‌تر در عرصه بین‌المللی تبدیل شود و در کانون‌های سیاسی و اقتصادی جهان حضوری موثر داشته باشد.^(۴) کانون‌های

همجوار جمهوری اسلامی ایران از جمله مناطق حساس و استراتژیک خلیج فارس و دریای خزر از ابعاد مختلف در مرکز توجهات اتحادیه قرار دارند. این پیش‌بینی وجود داشت که باتوجه به تحولات مابعد ۱۱ سپتامبر و روند اصلاحات اتحادیه اروپایی شاهد حضور پررنگ‌تر اتحادیه در مقاطع و مناطق بحرانی جهان باشیم، پیش‌بینی که بدلائل متعدد شش سال پس از واقعه یازده سپتامبر، هنوز بطور کامل تحقق نیافته است. این موضوع در مناطق مختلف جهان تجربه شده، همانگونه که طی سالهای اخیر اتحادیه اروپا در تحولات خاورمیانه و افغانستان نیز در فازهای سیاسی و اقتصادی حضور داشته و فعالانه ایفای نقش نموده است. تحولات عراق پس از فروپاشی و اشغال این کشور همراه با گسترش اتحادیه اروپایی، البته تمایلات و انگیزه‌های اتحادیه برای نقش‌آفرینی‌های بیشتر در تحولات منطقه را تشدید نمود اما صرف انگیزه و تمایل کافی نیست و اتحادیه و اعضای آن هنوز نتوانسته‌اند جایگاه برتر و سنتی خود را در منطقه خاورمیانه و بخصوص عراق اشغالی احیاء نمایند. موضوع چگونگی مواجهه اتحادیه با واقعیت‌های عراق یک مسئله مهم و آزمونی در مقابل اتحادیه است. توان چانه‌زنی و ظرفیت رقابت اتحادیه در مقابل سایر قطب‌های مطرح جهان با توجه به ورود اعضای جدید به اتحادیه که دارای نگرش‌های فرا‌آتلانتیکی هستند، تضعیف گردیده است. این امر بویژه در حوزه‌های ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خاورمیانه و خلیج فارس که از اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه محسوب می‌شوند صدق می‌کند.

به هر تقدیر مهمترین فرصت‌ها و چالش‌های فراوری اتحادیه در قرن بیست و یکم عبارتند از:

حضور دیپلماتیک: شبکه گسترده‌ای از فرستادگان ویژه و نمایندگان اتحادیه اروپا در مناطق مختلف جهان مستقر گردیده و اتحادیه از این طریق نظارت دائم بر وضعیت مناطق مختلف جهان بویژه کانونهای بحرانی داشته و بر سرعت عمل اتحادیه در واکنش به رویدادهای جهان افزوده شده است. منافع حاصله از ایجاد نهاد نماینده عالی سیاست خارجی و امنیت مشترک فراتر از تسهیل مشارکت فعالتر در حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای بوده به‌گونه‌ای که به تعامل اتحادیه با سازمان ملل، گروه هشت، آمریکا، روسیه، هند، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین کمک نموده است. اصلاحات جاری

در نهادهای اتحادیه اروپایی بمنظور ایجاد ریاست ثابت برای اتحادیه و ایجاد وزیر امور خارجه اروپایی، نمایانگر تلاش اتحادیه برای حضور فعال‌تر در صحنه جهانی است و این امر با تقویت حضور دیپلماتیک اتحادیه و همبستگی منسجم‌تر سیاست خارجی اعضا تعقیب خواهد شد.

همبستگی اروپایی: صلاحیتهای ملی و تاکیدکشورها بر حفظ پاره ای از تصمیم‌گیری‌ها در پایتخت‌های ملی، همواره تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه را با گسست‌های تصمیم‌گیری مواجه ساخته که به فقدان اراده سیاسی برخی از اعضا برای واگذاری اختیارات بیشتر به بروکسل تفسیر شده است. اتحادیه برای غلبه بر این مشکل بر انسجام بیشتر حلقه‌های پیوند بین پایتخت‌ها و بروکسل و تقویت مکانیزمهای تصمیم‌گیری مشترک تأکید ورزیده که در این زمینه کاستن از میزان تصمیم‌گیری‌های اجماعی، ادغام مکانیزمهای موازی تصمیم‌گیری سیاست خارجی و توزیع قدرت تصمیم‌گیری بین اعضای اتحادیه، پیگیری اصل تداوم در سیاست خارجی بویژه در هنگام مدیریت بحران و عکس‌العمل سریع به تحولات جهان، نجات ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی اتحادیه از پیچیدگی جاری که بر آن عارض گردیده، اولویت دادن به حل مسائل در چارچوب اتحادیه‌ای همراه با هماهنگی و اقدام مناسب همگام با دیگر شرکا و بازیگران بین‌المللی در اولویت اقدامات سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه قرار خواهد داشت.

گسترش جغرافیایی: اتحادیه اروپایی در شرایطی پا به قرن جدید گذارد که جهان شاهد عظیم‌ترین موج گسترش اتحادیه است. الحاق ۱۲ عضو جدید به اتحادیه در سالهای آغازین هزاره سوم میلادی، در ظاهر قرار بود به تقویت جایگاه بین‌المللی اتحادیه و شکل‌گیری نوعی توازن بین‌المللی جدید در عرصه جهانی بینجامد که نظام هژمونیک تک قطبی را بسوی یک نظام چند قطبی چند لایه ای معطوف نموده و در نظام در حال تکوین آینده، اتحادیه اروپایی جایگاهی ویژه کسب نماید.

جهانی‌شدن: فرآیند جهانی شدن پروسه‌ای اجتناب‌ناپذیر است که چالش‌هایی گریزناپذیر فراروی دنیای امروز قرار داده است. جهانی شدن به فراگیر شدن ارزشهای محلی و محلی شدن ارزشهای جهانی خواهد انجامید و توسعه سرمایه داری جهانی را بدنبال خواهد داشت. اتحادیه اروپایی در کنار آمریکا ستون اصلی جهانی شدن و نهادهای

بین‌المللی زائیده از کنفرانس برتون وودز مبنای تعاملات تجاری و اقتصادی جهان خواهد بود. در این فرآیند، توان اقتصادی و صنعتی و تکنولوژیک اتحادیه اروپایی بسترساز فضای سیاسی مورد نظر غرب برای رواج لیبرال دموکراسی غربی شده و شبکه‌های پولی، مالی، تجاری و اقتصادی اتحادیه بصورت تار عنکبوتی در اقصی نقاط عالم ریشه خواهد گستراند.

تحولات بالکان: بالکان حیات خلوت اتحادیه اروپا است و هرگونه بی‌ثباتی در این منطقه تأثیر فوری و مستقیمی بر ثبات سیاسی و زندگی روزمره شهروندان اتحادیه دارد. اتحادیه تلاش‌های زیادی بعمل آورده تا ثبات و امنیت را به منطقه بازگرداند. این تلاشها در زمینه‌های پایان دادن به عصر میلوسویچ، برقراری ثبات در جنوب صربستان، جلوگیری از وقوع یک جنگ در مقدونیه، حصول توافق میان صربستان و مونته‌نگرو درباره ترتیبات قانون اساسی جدید و نهایتاً برعهده گرفتن مأموریت پلیس در بوسنی، استقلال یکجانبه کوزوو و ادغام کشورهای جدیدالتأسیس این منطقه در نهادهای اروپایی و آتلانتیکی؛ از جمله مهمترین اقدامات اتحادیه در حوزه حساس بالکان ظرف یک دهه اخیر می باشد.

بحران خاورمیانه: اگرچه تلاش‌های گسترده جامعه بین‌المللی در خاورمیانه به صلح نیانجامیده، اما از نقطه نظر حضور و مشارکت اتحادیه در فرایند حل و فصل بحران بعنوان شریکی برابر با آمریکا اقدامات مهمی صورت گرفته است. اتحادیه در گذشته علیرغم کمک‌های مالی و اقتصادی درمیز اصلی مذاکرات خاورمیانه جایگاهی نداشت، اما اکنون به مدد عضویت در گروه چهارجانبه (امریکا، روسیه، اتحادیه و سازمان ملل) بازیگر مهمی است که به ایفای نقش می پردازد. خاورمیانه همچنان اولویت اقدام سیاست خارجی اتحادیه اروپایی است. مساعدت به حل و فصل بحران از طریق اجرای «نقشه راه» و با هدف استقرار صلح در خاورمیانه، مبارزه با تروریسم موردنظر غرب و بازگرداندن ثبات به مهمترین کانون بحرانی قرن اخیر در صدر اولویت‌های اتحادیه در ابتدای قرن حاضر قرار دارد.

روابط با روسیه: به رغم تنش‌ها و تزاخمت‌های اخیر در مناسبات روسیه و غرب، شواهد کافی وجود دارد که روسیه استراتژی نزدیکی و تعامل با اروپا (به رغم بحران

اخیر قفقاز و جنگ گرجستان) را پیگیری می‌نماید. اروپا و آمریکا نیز رواج ارزشها و هنجارهای لیبرال دموکراسی غربی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در روسیه و دیگر قلمروهای سابق شوروی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. در این راستا تدوین استراتژی ویژه اتحادیه اروپایی در قبال روسیه قابل توجه است. در این استراتژی طیف گسترده‌ای از همکاری‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و تکنولوژیک پیش‌بینی گردیده و دو سوی آتلانتیک بر روسیه‌ای غیرامنیتی و ابقاء در موقعیت یک قدرت منطقه‌ای همراه با بیشینه سازی ارزشهای لیبرال دموکراسی غربی اتفاق نظر دارند. برآیند این رویکرد مشترک غرب در قبال روسیه، تلاش جهت ادغام و همسوئی بیشتر روسیه با مجموعه غرب در صحنه سیاست بین‌الملل می‌باشد.

روابط فرا آتلانتیکی: مناسبات عمیق اروپا و آمریکا بعلت قرار گرفتن در یک حوزه ارزشی، فرهنگی و تمدنی مشترک در عرصه‌های مختلف از استحکام و چشم‌اندازی به ظاهر خلل‌ناپذیر برخوردار است. اروپا در قرن بیست و یکم همزمان دو رویکرد متمایز را با ویژگی «همکاری و رقابت بر اساس منافع حیاتی و ارزشهای مشترک» در رابطه با آمریکا در پیش خواهد گرفت. این راهکار حضور مستقل در صحنه بین‌المللی را هدف قرار داده و توسط اکثریت اعضای اتحادیه و نهادهای اتحادیه اروپایی پشتیبانی می‌گردد. این وضعیت هماهنگی عمیق دو سوی آتلانتیک در موضوعات حساس استراتژیک واجد منافع مشترک و پیگیری منافع حیاتی اروپایی در حوزه‌های سیاسی اقتصادی مرتبط با منافع شهروندان اروپایی را بدنبال خواهد داشت. عناصر همکاری و تعامل اروپا و آمریکا در مقایسه با مؤلفه‌های افتراق منافع فیمابین غیرقابل مقایسه است. برآیند این گرایش، همکاری تقویت شده دو سوی آتلانتیک در طیف گسترده‌ای از موضوعات دوجانبه و بین‌المللی می‌باشد. بدلیل اهمیت مناسبات آتلانتیکی و تاثیر آن بر جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل، این مبحث بطور مبسوط در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

همگرایی و واگرایی در اتحادیه اروپایی

پدیده اتحادیه اروپایی را می‌توان «وحدت در عین کثرت» تعبیر نمود چرا که این مجموعه وحدت طلب و همگرا، در عین حال دارای گرایش‌ها و واگرایی‌ها و گریز از

مرکز بوده و کلکسیونی متعدّد، متنوع و متکثر در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به نمایش می گذارد.

بر مبنای آموزه‌ها و نظریه‌های همگرایی، بخصوص نظریات کانتوری و اشپیگل درباره مؤلفه‌ها و متغیرهای همگرایی منطقه‌ای؛ وجود همبستگی و پیوستگی در چهار سطح اجتماعی، سازمانی، اقتصادی و سیاسی؛^(۵) شرط تحقق همگرایی و تجمع‌گرایی منطقه‌ای است. بی‌تردید در میان مجموعه‌های معاصر مدعی همگرایی - از قبیل شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کشورهای مشترک المنافع، اکو، آسه آن، گروه کشورهای مرکوسور، افتا و ... - اتحادیه اروپایی همگراترین و موفق‌ترین مجموعه موجود می‌باشد چراکه شاخصه‌های همبستگی و تجانس ساختاری میان اعضای آن برقرار است. کشورهای اروپایی دارای پیوستگی جغرافیائی و اقلیمی، همجواری سرزمینی، اتصال و پیوستگی تاریخی، هم‌بنیانی فرهنگی، ریشه‌های مشترک مسیحی، درهم‌تنیدگی و ادغام جمعیتی، مشترکات اجتماعی و از همه مهم‌تر بنیان‌های مشترک در فلسفه و اندیشه؛ می‌باشند. با وجود چنین عناصر مشترکی، دستیابی به حداقل همبستگی و پیوستگی در سطوح چهارگانه فوق‌الذکر، در داخل اروپا و شکل‌گیری مجموعه‌ای همگرا بنام اتحادیه اروپا، امکان‌پذیر گردیده است.

با این حال حتی تجمیع عناصر سازنده و مؤلفه‌های لازم برای همگرایی نیز، مانع از وجود عناصر واگرا و نیروهای گریز از مرکز در درون اتحادیه، نشده است. در واقع در درون همان عناصر همگرایی و همبستگی نیز، همزمان، زمینه‌های افتراق و اختلاف به چشم می‌خورد. برای مثال ریشه‌های مشترک مسیحی، مانع از وجود و بروز افتراق میان اروپای پروتستان با ارتدوکس‌ها و کاتولیک‌ها نشده است هرچند از چنین شکافی نمی‌توان و نبایستی انتظار بروز مجدد جنگ‌های مذهبی سی ساله قرن هفدهم را داشت!

براین اساس می‌توان شکاف‌های دو یا چندگانه درون اروپا را به شکل زیر

دسته‌بندی نمود:

الف) شکاف شمال - جنوب: به رغم همه تلاش‌های انجام شده برای یکسان سازی معیارهای زندگی و استانداردسازی سطح معیشت و رفاه اجتماعی و اقتصادی در

درون اتحادیه اروپایی، کماکان دو سطح زندگی در میان کشورهای عضو قابل مشاهده می‌باشد: شمال پیشرفته، توسعه یافته و غنی در مقابل جنوب در حال توسعه و ضعیف. این شکاف گرچه در طول چهار سال اخیر کاهش یافته و بیشترین حجم کمک‌های توسعه‌ای اتحادیه به مناطق و کشورهای کمتر توسعه یافته جنوب اروپا (از جمله پرتغال، یونان، ایرلند و اسپانیا) اختصاص یافته، ولی با گسترش اتحادیه و افزودن دوازده کشور عمده‌تر توسعه‌نیافته و نیازمند کمک در شرق و مرکز اروپا، این شکاف به گونه‌ای دیگر، تداوم یافته است.

ب) شکاف شرق - غرب: علاوه بر شکاف شمال - جنوب در درون اتحادیه، با اضافه شدن دوازده کشور اروپای مرکزی و شرقی به این مجموعه، شاهد شکل‌گیری شکاف دیگری میان غرب اروپا و شرق آن در درون اتحادیه می‌باشیم. در واقع اتحادیه اروپایی در غرب اروپا، بعنوان خاستگاه اصلی تاسیس، رشد و تعمیق آن، متعین گردیده و شرق اروپا و کشورهای جدیدالورود به اتحادیه، باتوجه به تفاوت‌های میان آنها، به منزله دنباله اتحادیه تلقی می‌شوند که دست‌کم نیم قرن از شرکای غربی خود عقب‌ترند.

ج) شکاف اروپای مذهبی و اروپای لائیک: اروپا بطور ریشه‌ای متأثر از سنت‌های مسیحی است. در واقع به‌زعم نظر برخی تاریخ‌نگاران و اروپا‌شناسان، ریشه وحدت در اروپا به تعالیم و آموزه‌های مسیحیت و حتی به قرون وسطی بازمی‌گردد. با این حال نظامات حقوقی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر اروپای امروز، عمیقاً متأثر از اندیشه لائیسیته است. معذالک نفوذ نهادهای مذهبی بویژه دستگاه پاپی در واتیکان و افزایش نقش این نهادها در حیات اجتماعی و فرهنگی مردم و رشدگرایش‌های مذهبی در جوامع اروپایی، شکاف میان اروپای مسیحی و اروپای لائیک را برجسته‌تر نموده است.

د) شکاف اروپای ارتدوکس با اروپای کاتولیک و پروتستان: وجود تعارض میان جوامع دارای سنت‌های مسیحی با دولت‌های عرفی و سکولار در اروپا، تنها شکاف مذهبی درون اروپا نیست بلکه در میان جوامع اروپایی باتوجه به سه نحله مذهبی یعنی پروتستان، کاتولیک و ارتدوکس؛ بوضوح تفاوت‌هایی در عرصه جامعه و سیاست و حکومت به چشم می‌خورد. این تفاوت‌ها به گونه‌ای است که حتی دولت‌های سکولار اروپایی نیز، بدلیل نمایندگی جوامع خود، ناچار به لحاظ نمودن آن در محاسبات و معادلات سیاسی می‌باشند.

ه) **شکاف اروپای قدیم و اروپای جدید:** تقسیم بندی دیگر درون اروپایی، تقسیم بندی اتحادیه به دو گروه متقدمین و متاخرین می‌باشد. در جریان اقدام یکجانبه آمریکا برای اشغال عراق، آمریکایی‌ها برای اولین بار تعبیر اروپای قدیم و جدید را بکار بردند. ورود یکباره ده کشور به اتحادیه در سال ۲۰۰۴ میلادی و سپس الحاق دو کشور بلغارستان و رومانی و افزایش ناگهانی اعضای اتحادیه اروپا به ۲۷ عضو در ژانویه سال ۲۰۰۷، که برخلاف سنت قبلی عضویت‌های موردی صورت پذیرفت، جناح بندی درون اتحادیه و میان کشورهای عضو را آرایشی دوباره بخشید. هرچند اتحادیه اروپایی بویژه در گذر زمان همواره در تلاش بوده تا چهره‌ای واحد و مجموعه‌ای متشکل را از خود به نمایش گذارد و اصولاً تشکیل جامعه و اتحادیه اروپا، پاسخی به قرن‌ها رقابت و کشمکش میان کشورهای اروپایی و راه حلی برای اجتناب از بروز جنگ جهانی سوم بود؛ اما رقابت میان رقبای قدیمی در ذات این نهاد باقی ماند و باعث شکل‌گیری ائتلاف‌ها و همگرایی‌های درون اروپایی شد: ائتلاف آنگلو ساکسون‌ها در برابر فرانکو-ژرمن‌ها، ائتلاف انگلیسی‌ها با گروه لاتین‌ها (پرتغال و ایتالیا)، ائتلاف آلمان‌ها با بلوک شرق سابق.

و) **شکاف اروپای آتلانتیکی و اروپای کانتیننتال:** از ابتدای تشکیل جامعه اقتصادی اروپا و مراحل تکوین آن تا شکل‌گیری اتحادیه اروپای ۲۵ عضو، همواره این مجموعه و اعضای آن میان دو گرایش آتلانتیکی (آمریک‌گرایی) و کانتیننتال (اروپاگرایی) قرار داشته‌اند. بنیانگذاران جامعه اروپا، بخصوص فرانسه، به صراحت دارای گرایش‌های اروپایی بودند و علاوه بر اهداف پیش‌گفته درصدد تثبیت قدرت اروپا در برابر دو ابرقدرت و احیای موقعیت جهانی اروپا در نظام بین‌الملل بعد از جنگ بودند و بر این اساس فرانسه مانع از ورود عناصر آتلانتیکی (مانند انگلیس) به درون این مجموعه می‌شد و گلیست‌های فرانسه به صراحت انگلیس را اسب تروای آمریکا خوانده و با ورود آن مخالفت می‌کردند. اما بتدریج، وزن گرایش‌های آتلانتیکی در درون اتحادیه افزایش یافته و بطور مشخص با پایان عصر جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی، روابط دو سوی آتلانتیک وارد مرحله نوینی از همکاری استراتژیک گردید. عضویت دوازده کشور جدید، بخصوص کشورهای سابقاً کمونیست بلوک شرق، در اتحادیه اروپا نیز وزن گرایش‌های آتلانتیکی در درون این اتحادیه را به نحو چشمگیری افزایش داده است. به عبارتی،

جناح شمالی توسعه یافته و پیشرفته هستند و جناح جنوبی کمتر توسعه یافته و نیازمند. در واقع، جناح غربی کشورهای بنیانگذار اتحادیه اروپایی و جناح شرقی شامل کشورهای جدیدالورود می‌باشند.

ز) شکاف فرهنگی و زبانی: برخلاف سایر مجموعه‌های منطقه‌ای که از عنصر اشتراک یا همخوانی زبانی بهره می‌برند، اتحادیه اروپایی به رغم تمامی اشتراکات، فاقد اصلی‌ترین عنصر مفاهمه و مهمترین وسیله تبادلات انسانی یعنی «زبان واحد» می‌باشد. مشهور است که تا قبل از تشکیل اتحادیه اروپایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، دوازده عضو جامعه اروپا به ۹ زبان مختلف سخن می‌گفتند. با این حساب می‌توان حدس زد در اتحادیه اروپایی ۲۷ عضوی، به ۲۵ زبان مختلف سخن گفته می‌شود! این امر جدای از هزینه هنگفتی که صرف ترجمه همزمان جلسات و ترجمه میلیونها برگ سند اتحادیه می‌شود و تشکیلات عریض و طویل کمیسیون اروپایی برای انجام این کار؛ به لحاظ ارتباط میان جوامع اروپایی نیز موجب دشواریهای بسیاری می‌باشد. تفاوت و تمایز زبانی میان این کشورها خود منشأ و محصول تمایزات فرهنگی و اجتماعی فیما بین کشورهای اروپایی است هرچند وجود اشتراک در زمینه‌های دیگر و از جمله اشتراک منافع و آمل میان آنها و اراده و خواست سیاسی رهبران‌شان، باعث کم رنگ شدن این تفاوت و اختلاف زبانی شده است.

موانع همگرایی کامل در اتحادیه اروپا

مهمترین موانع وحدت و همگرایی تمام عیار اتحادیه اروپایی و عوامل شکل‌گیری واگرایی در اروپا، عبارتند از:

۱. تردید نسبت به ثمربخش بودن و موفقیت آمیز بودن «پروژه ادغام»

این چالش را شاید بتوان نخستین معضل معماران اروپای واحد در مسیری که برای آینده قاره کهن انتخاب کرده بودند دانست. همین عامل باعث شد که ابتدا تعدادی از کشورها از مشارکت در این فرآیند خودداری کنند و سالها بعد، یعنی زمانی که نتایج مثبت و ملموس وحدت را به عینه ملاحظه کردند وارد این جریان شوند. معذک عنصر تردید (گرچه به مرور تضعیف شده) هیچگاه بکلی از بین نرفت، بطوریکه امروزه در قالب

یک جریان فکری و سیاسی نسبتاً قوی تحت عنوان «شکاکین نسبت به اروپاگرایی» در معادلات و فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی نقش آفرینی و اثرگذاری دارد. قائلین به این طرز فکر پس از سالها که روند وحدت دستاوردهای چشمگیر زیادی را به ارمغان آورده است بازهم نسبت به ضرورت تعمیق و توسعه حیطه کارکردی آن تردید دارند. این گرایش در کشورهایمانند انگلیس، دانمارک و سوئد قوی تر و فعال تر از سایر کشورها، به چشم می خورد.

۲. احساس غنا و بی‌نیازی (بویژه از بُعد اقتصادی)

این احساس که با نوعی خودبرتربینی همراه بوده است، همواره در طول این سالها معضل و مانعی مهم بر سر راه پیشبرد روند وحدت به حساب می آمده است. در شرایطی که کشورهایی همچون ایرلند، اسپانیا یا پرتغال عمدتاً به خاطر نیاز به امکانات مالی و اقتصادی موجود راه عضویت در اتحادیه اروپایی را در پیش گرفتند و با بکارگیری این امکانات توانستند تحولی اساسی در وضعیت اقتصادی خویش بوجود آورند، کشوری مانند سوئیس به علت در اختیار داشتن پتانسیل قوی اقتصادی، هیچگاه نیازی به عضویت در اتحادیه ندید. برخی کشورهای اروپایی به علت سوابق تاریخی خاص خود و به خاطر آنکه در گذشته در زمره قدرت‌های بزرگ جهانی بوده اند ادغام با سایرین را همواره لطمه‌ای پرستیژی به خود ارزیابی می کرده و از همین رو، در راه همگرایی و وحدت مانع تراشی نموده اند. این قاعده در مورد انگلستان بیش از همه صدق می کند و این کشور با نگاه به تاریخ گذشته خود بارها و بارها بعنوان ترمز وحدت اروپا ایفای نقش کرده است.

۳. موقعیت بین‌المللی کشورها و جایگاه آنها در صف‌بندی‌های جهانی

مصادق بارز این موضوع باز انگلستان است که در طول سالهای اجرای طرح ادغام، گرایش‌اتلانتیکی را نسبت به وحدت اروپا بی‌میل ساخته است. اینکه در این سالها دیده شده انگلیسی‌ها همواره آخرین کشوری بوده‌اند که سوار قطار وحدت شده‌اند ناشی از گرایش اتلانتیکی آنهاست. شدت این حالت در انگلیس بدان حد است که در بین خود اروپاییان گفته شده برای بریتانیا اقیانوس اطلس از دریای مناش کوچکتر است.

۴. عدم آمادگی برای انتقال حاکمیت ملی به اتحادیه اروپایی

از اصلی‌ترین موانع و مشکلات پروژه ادغام اروپایی بوده و هست. درحالی که اعضای اتحادیه اروپا در تحقق وحدت تجاری و وحدت پولی توفیق یافته‌اند در سایر بخشها نتوانسته‌اند پیشرفت زیادی کسب نمایند. این حالت در بخشهای سیاسی و نظامی نمود عینی‌تری دارد، هرچند در بخش اقتصادی نیز هنوز آثار آن به چشم می‌خورد. در بخش سیاسی، سیاست خارجی «مشترک» در دستور کار اتحادیه اروپایی قرار گرفته است ولی تا رسیدن به سیاست خارجی «واحد» اروپایی راه درازی در پیش است و چه بسا این مقوله اصولاً دست‌نیافتنی باشد. دلیل اصلی پیش نرفتن کار در این بخش بی میلی کشورها به واگذاری این بخش از حاکمیت خویش است، خصوصاً که سیاست خارجی از مهمترین مصادیق حاکمیت ملی به حساب می‌آید. در بخش دفاعی- نظامی و امنیتی، وضعیت حتی حادثر و پیچیده تراست هرچند طی سالهای اخیر در جهت شکل دادن به سیاست دفاعی و امنیتی اروپا تلاش زیادی صورت گرفته اما این تلاش‌ها به غیر از ایجاد یک نیروی واکنش سریع نسبتاً کم‌حجم و تعیین مأموریت‌هایی محدود برای آن (مأموریت‌های پترزبورگ شامل مدیریت بحران، کمکهای بشردوستانه و جلوگیری از درگیری) تا بحال نتیجه دیگری نداشته است. اروپا تا رسیدن به یک هویت دفاعی واحد و یک سیستم دفاعی یکپارچه بسیار فاصله دارد و معضل اصلی در این بین، آماده نبودن کشورهای اروپایی برای انتقال اختیارات خود به مقر و مرکز اتحادیه (بروکسل) می‌باشد.

۵. اهمیت تفاوت‌های فرهنگی و بخصوص تعدد و تنوع زبانی

در مجموعه اتحادیه اروپایی این فاکتور را بعنوان چالشی در مسیر همگرایی بیشتر و عمیق‌تر، نباید دست کم گرفت. روشن است که ایجاد هویت اروپایی نزد شهروندان اروپا که از جلوه‌های مهم پروژه ادغام است با این وضعیت تا چه حد دشوار می‌باشد. اهمیت تعدد زبانها در این مجموعه بیشتر در تلاشهایی که برای ایجاد همگرایی در بخشهای فرهنگی انجام می‌شود نمودار می‌گردد. بعنوان مثال، ایده ایجاد «سینمای اروپا» که مدتی است توسط کمیسیون اروپایی پیگیری می‌شود با معضل

اختلاف زبان‌ها در اروپا روبروست و تأکید و توجه وافر کشورهای اروپایی به استفاده از زبان ملی خود که بخش اصلی هویت ملی آنهاست دشواری کار را تشدید می‌کند.

۶. گسترش بی‌رویه اتحادیه اروپا

این گسترش که طبعاً به هدف تقویت وحدت و همگرایی اروپا انجام شده، در عین حال مشکلات سیاسی مهمی را هم در روند تکوین و تکمیل همگرایی بوجود آورده است. برای مثال، کشورهای جدیدالورود، از جهت‌گیری‌های آتلانتیکی قوی برخوردارند و در گروه کشورهای طرفدار واشنگتن قرار می‌گیرند؛ گروهی که پیش از این، بریتانیا مهمترین عضو آن بود و در مراتب بعدی کشورهایی مانند هلند، دانمارک و اسپانیای زمان خوزه ماریا آسنار و ایتالیای عصر برلسکونی او را همراهی می‌کردند. به این ترتیب ورود اعضای جدید توازن جدیدی را در گروه‌بندی داخلی اتحادیه اروپایی بوجود آورده و باعث تقویت نفوذ امریکا در مجموعه اتحادیه اروپا شده است. ضمن آنکه نقش محوری محور پاریس - برلین نیز که پیش از این موتور محرکه اتحادیه اروپایی در بعد سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شد، تضعیف شده است. یک اتحادیه ۲۷ عضوی از نظر سیاسی نمی‌تواند در انطباق کامل با خواسته‌های آلمان و فرانسه قرار داشته باشد. از اینرو، بیراه نیست اگر بگوییم اتحادیه اروپا در تصمیم‌گیری‌های خود در زمینه‌های مختلف مربوط به سیاست خارجی و دفاعی مشترک، دشواری‌های تازه‌ای را تجربه می‌نماید و چه بسا این امر بر موقعیت بین‌المللی این مجموعه تأثیر منفی گذارد.

۷. شکاف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان شرق و غرب اروپا

این شکاف عمیق ممکن است پیامد زیان‌بار دیگری هم به همراه داشته باشد. کشورهای تازه عضویت یافته، در آینده نیازمند دریافت یارانه‌ها و کمک‌های سنگین اقتصادی اتحادیه خواهند بود. اما بنظر نمی‌رسد که آمادگی و تمایل مورد انتظار برای ارائه چنین کمک‌هایی در بین اعضای قدیمی اتحادیه وجود داشته باشد. مطابق برخی آمارهای انتشار یافته درحالی که کمیسیون اروپایی بودجه‌ای معادل ۴۰ میلیارد یورو را برای حمایت از کشاورزان ۱۵ عضو قبلی اتحادیه در نظر گرفته بود، سهم اعضای جدید

از این بودجه را تنها ۵/۲۷ میلیارد یورو اعلام کرده است. طبعاً این تفاوت فاحش باعث رضایت اعضای جدید نخواهد بود. اما ظاهراً موضوع از این هم فراتر است و بنظر می‌رسد که چنین نگرشی نه تنها در قوانین و تصمیم‌گیری‌های اتحادیه بلکه در افکار عمومی شهروندان اروپای غربی نیز نسبت به اعضای جدید وجود دارد. مطابق نظرسنجی که توسط موسسه تحقیقات و مطالعات اروپایی در این زمینه بعمل آمده در کشور فرانسه، ۵۶ درصد مردم نظری منفی نسبت به گسترش اتحادیه اروپا و پذیرش کشورهای مرکز و شرق قاره در این اتحادیه داشته‌اند، عامل کلیدی که زمینه اصلی رأی منفی مردم فرانسه در رفراندوم سال ۲۰۰۵ درخصوص قانون اساسی اروپا را فراهم نمود و باعث شکست این قانون و اصلاح و تعدیل آن به پیمان لیسبون شد. این در حالی است که فرانسه همواره از پیشگامان وحدت اروپا و از حامیان گسترش اتحادیه بوده است. گسترش اتحادیه همچنین موجب گردیده کشورهایمانند انگلیس و دانمارک که تا بحال از پذیرش پیمان شنگن و آزادسازی تردد اتباع اروپایی خودداری ورزیده‌اند در این موضع خود ثابت قدم‌تر شوند. نگرانی آنها به مانند بسیاری دیگر از مردم اروپا ناشی از احتمال سرازیر شدن خیل عظیم نیروهای جویای کار از کشورهای شرقی به سمت ممالک غربی و در نتیجه آشفتگی و به هم‌ریختگی بازار کار اروپاست. به همین خاطر بوده که مقامات اتحادیه با تصویب مقرراتی ویژه، تردد اتباع کشورهای تازه وارد در قلمرو اتحادیه را تا ۷ سال ممنوع کرده‌اند تا جلوی مهاجرت احتمالی آنها به غرب اروپا را بگیرند. لذا چگونگی تعامل غرب و شرق اروپا در آینده از معضلات اساسی اتحادیه ۲۷ عضوی است. گرایش‌های راست افراطی در غرب اروپا و مشخصاً در کشورهایمانند اتریش و آلمان از حضوری قوی برخوردارند و بزرگترین ویژگی این گرایش ضدیت با مهاجرتها و ضدیت با کل فرآیند همگرایی در اروپا می‌باشد.

توازن آتلانتیکی: تحلیل مبانی همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا

از زمان کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ میلادی توسط کریستف کلمب پرتغالی، ظرف پنج قرن اخیر، مراودات و مبادلات انسانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و در یک کلام تمدنی میان دو سوی آتلانتیک بتدریج شکل گرفت و مفهومی نوین تحت عنوان «مناسبات یورو- آتلانتیک» را وارد ادبیات سیاسی جهان

نمود. بی تردید بدلائل متعدد، که در جدول مربوطه به مهمترین شاخصه‌ها و عناصر آن پرداخته شده، مناسبات دو سوی اطلانتیک میان اروپا و آمریکا مناسباتی منحصر بفرد و نمونه در قیاس با سطح و کیفیت تعامل میان دیگر حوزه‌های جغرافیائی می‌باشد که دامنه تاثیرات آن منحصر و محدود به دو حوزه اروپا و آمریکا نگردیده، بلکه می‌توان ادعا کرد روابط ترانس اطلانتیکی شکل دهنده تمدن نوین غربی و بخش مهمی از تاریخ معاصر جهان می‌باشد.

شاید هیچ رابطه‌ای میان دو کشور و دو حوزه جغرافیائی را در طول تاریخ نتوان یافت که به اندازه مناسبات دو سوی اطلانتیک میان اروپا و آمریکا، واجد موارد اشتراک و موضوعات مشترک باشند. قلمروهای همچون حوزه مشترک تمدنی، سیاست خارجی و امنیتی مشابه و نزدیک به هم، مناسبات و مراودات بسیار عظیم و گسترده اقتصادی-تجاری، علمی-تکنولوژیک و اجتماعی-فرهنگی، و پیوستگی جغرافیائی و همبستگی تاریخی؛ از جمله مهمترین حوزه‌های است که اشتراکات و موارد مشترک فیمابین دو سوی اطلانتیک در آن بی بدیل یا کم نظیر می‌باشد. حتی برخی اندیشه‌ورزان سیاسی چنان نسبت وثیقی میان اروپا و آمریکا قائلند که در مقام تمثیل، امپریالیسم آمریکایی را دنباله تمدن اروپایی می‌دانند همانگونه که امپراطوری روم باستان دنباله تمدن غنی یونانی بود. حال اگر این جمله گرانسنگ اشپینگر تاریخ شناس بزرگ معاصر را که «فرهنگ‌های غنی در اوج خود، به خلق تمدنی بزرگ می‌انجامند و تمدن‌ها در اوج خود باعث مرگ فرهنگ‌ها می‌شوند» در خصوص رابطه تمدنی اروپا و آمریکا به سنگ محک زنیم، به نتایج تامل انگیز و عبرت آموزی می‌رسیم.

مناسبات دو سوی اطلانتیک در طول تاریخ و گستره جغرافیا، در بسیاری زمینه‌ها واجد صفت «ترین» می‌باشد: بیشترین مبادلات و نقل و انتقال انسانی در طول تاریخ، بیشترین حجم سرمایه گذاری و تجارت، بالاترین میزان ارتباطات (اینترنتی، هوایی، دریایی، تلفنی و ...) با این وجود بزرگترین غارتگران و استعمارگران قاره جدید، اروپاییان بودند (انگلیس، فرانسه، اسپانیا)، بزرگترین و خونین‌ترین جنگ‌های عالمگیر در قاره اروپا و با حضور آمریکا شکل گرفته و بیشترین رقابت در عرصه تجاری میان اروپا و آمریکا به چشم می‌خورد. اما شاید بتوان بزرگترین تفاوت و تمایز میان دو سوی

آتلانتیک را در یکپارچگی هویتی کشور آمریکا بعنوان کشوری واحد و نبود هویتی واحد و یکپارچه در قاره اروپا دانست. در واقع وجود طیف وسیعی از کشورهای کوچک و بزرگ، قوی و ضعیف، آتلانتیکی یا اروپا گرا، دارای پیشینه تاریخی سراسر مخاصمه‌آلود، و دارای زبان‌ها، قومیت‌ها و مذاهب مختلف در میان کشورهای اروپایی؛ از مهمترین زمینه‌ها و دلایل وجود تمایزات و تفاوت‌های دو سوی آتلانتیک می‌باشد.

سابقه طولانی مناسبات و تعاملات میان اروپا و آمریکا

بدنبال کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ میلادی و با توجه به تنوع اقلیمی و آب و هوایی این سرزمین، وسعت خاک، غنی و بکر بودن قاره جدید در زمینه کشاورزی و معادن؛ سیل مهاجران اروپایی طی ۵۰۰ سال گذشته روانه این قاره شدند و نسل جدیدی از مهاجران اروپایی در قاره جدید تحت نام آمریکا شکل گرفت که دارای همان ارزش‌ها، فرهنگ، دیدگاه‌های اجتماعی و اقتصادی پدران خود بودند. این موضوع باعث شد که روابط این دو قاره روز به روز به هم نزدیک‌تر شده و ارتباط بیشتری در ابعاد گوناگون ایجاد گردد و روابط فرا آتلانتیکی بین آمریکا و اروپا دو چندان گردد.

آمریکا که طی جنگ جهانی دوم جزو متفقین و همراه با دیگر دول اروپایی بر علیه متحدین به رهبری آلمان نازی مبارزه می‌نمود، با پایه‌گذاران اولیه اتحادیه اروپا روابط سیاسی مستمر داشته است. بطوریکه در ۱۹۵۳ اولین ناظران آمریکایی در جامعه دفاعی اروپا و جامعه ذغال و فولاد اروپا تعیین شدند. در سال ۱۹۶۱ دفتر هیئت نمایندگی آمریکا نزد جامعه اروپا تأسیس گردید و متقابلاً کمیسیون اروپا هیئتی را در واشنگتن پایتخت آمریکا در ۱۹۶۴ تعیین و منصوب نمود و در این خصوص جانسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا مساعدت زیادی نمود. همچنین، در سال ۱۹۶۴ دفتری در نیویورک بعنوان دفتر ناظر جامعه اروپا در سازمان ملل تشکیل گردید.

در سال ۱۹۷۱ دفتر جامعه اروپا در واشنگتن به سطح هیئت نمایندگی کامل سیاسی همراه با مصونیت سیاسی ارتقا پیدا نمود. در حال حاضر مقرر هیئت کمیسیون اروپا در آمریکا طرف ارتباط با دولت آمریکا در تمامی موارد می‌باشد و فعالیت‌ها و اقدامات آمریکا را به مقرر اصلی کمیسیون اروپا در بروکسل گزارش می‌دهد و بعنوان یک

نمایندگی سیاسی کامل با دیگر نمایندگیهای بین‌المللی در واشنگتن دی سی ارتباط و تماس دارد.

از اوایل دهه ۱۹۹۰ با هدف گسترش روابط و همکاری فرآتلانتیکی بین اتحادیه و آمریکا، مسئولین اتحادیه‌اروپایی و آمریکا اجلاسهای منظم سران را با یکدیگر برگزار می‌نمایند که طی آن رئیس‌جمهور آمریکا همراه با رئیس کمیسیون اروپا و رئیس دوره‌ای اتحادیه‌اروپا در آن شرکت می‌نمایند. این اقدام بدنبال صدور اعلامیه فرآتلانتیکی در دسامبر ۱۹۹۰ که طی آن برای اولین بار تماسهای سطح بالا بین آمریکا و جامعه اروپا صورت گرفت، انجام می‌پذیرد. این اعلامیه بدنبال فروپاشی شوروی، تشکیل جمهوری‌های جدید و ارتقای نقش محوری اتحادیه‌اروپایی در زمینه بازسازی اقتصادی و تلاش جهت برقراری ثبات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق در مرکز و جنوب اروپا صادر گردید.

پس از جنگ جهانی دوم کشورهای اروپای غربی از نظر اقتصادی نیازمند کمکهای آمریکا بودند و طرح مارشال بخشی از این هدف را تأمین کرد و از نظر دفاعی و امنیتی هم اروپای غربی کاملاً به آمریکا متکی بود تا در مقابل خطر ارتش سرخ شوروی، سپر حمایتی آمریکا، فضای آرامش بخشی برای رشد اقتصادی اروپا فراهم کند. بنابراین طبیعی بود که از نقطه نظر سیاسی هم اروپای غربی به آمریکا وابستگی داشته باشد ولی پس از فروپاشی شوروی، صورت مسئله تغییر کرد زیرا اولاً دیگر خطر ارتش سرخ وجود نداشت لذا نیازی هم به چتر نظامی و امنیتی آمریکا نبود. ثانیاً رشد اقتصادی اروپا به حدی رسید که باز هم نیاز به آمریکا حداقل به صورت سابق را از بین برد لذا در بعد سیاسی اتحادیه اروپایی عرض اندام کرد. به این ترتیب که همگرایی اقتصادی اروپای غربی از جامعه اقتصادی اروپا و بازار مشترک به شکل اتحادیه اروپایی تکامل یافت که در آن سیاست مشترک خارجی و امنیتی هم مطرح شد. دولت آمریکا از طرفی به گونه اصولی بر دوستی آمریکا و اتحادیه اروپایی به عنوان یک پیوند راهبردی تأکید داشت، اما از طرف دیگر حساسیت خود را در مورد استقلال دفاعی خویش پنهان نمی‌کرد. بعلاوه بروز اختلافات بازرگانی و سیاستهای کشاورزی بین اروپا و آمریکا آرام‌آرام ظاهر شد. نتیجه آنکه اروپای غربی خواست خود را به عنوان شریک مساوی با آمریکا مطرح کرده و

مانند سابق خود را جزء اقمار آن کشور قلمداد نمی‌کرد. بنابراین اختلاف نظرهای اتحادیه اروپا و آمریکا ابتدا در حوزه مسائل تجاری و اقتصادی و سپس در زمینه مسائل سیاسی و امنیتی از جمله در ارتباط با بحران و اشغال عراق توسط آمریکا نمود و مجال بروز یافت. در مورد نوع و ماهیت مناسبات دو سوی آتلانتیک در دوران مابعدجنگ سرد، دو نظریه وجود دارد که می‌توان از آن به عنوان نظریه های افراطی و تفریطی نام برد. نظریه افراطی اروپا را همچنان دنباله رو آمریکا می‌داند و اذعان می‌دارد هرچند دنباله‌روی اروپا به مانند سابق نیست، اما با این حال اروپا و آمریکا در واقع یک کل واحد هستند. نظریه تفریطی هم بیان می‌دارد که زمینه تعارض اروپا و آمریکا در حدی است که می‌توان از اروپا علیه آمریکا استفاده نمود. اما واقعیت این است که اروپا و آمریکا در چارچوب فرهنگ و تمدن مسیحی و غربی ارزشهای مشترک و جهان‌بینی خاص خود را دارند ولی نمی‌توان از آن نه تقابل و نه دنباله‌روی را استنتاج نمود. به عبارت دیگر، هر دو برای رسیدن به اهداف خود که بعضاً با یکدیگر تعارض منافع نیز پیدا می‌کنند، راه خاص و جداگانه خود را طی می‌کنند، لذا می‌توان در زمینه‌هایی که برخورد منافع بوجود می‌آید، بهره برداری مشخص نمود و بطور کلی نیز می‌توان از اهرم اروپا در جهت تعدیل تندروری‌های آمریکا استفاده کرد.

بمنظور بررسی روابط آمریکا و اتحادیه‌اروپایی بعنوان دو قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگ دنیا، در ابتدا اطلاعات کلی در مورد وضعیت اجتماعی، اقتصادی آمریکا و اتحادیه‌اروپایی بصورت آمار ارائه می‌گردد، سپس ابعاد این روابط در زمینه‌های مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت^(۴).

| اتحادیه اروپا | آمریکا | |
|---------------|-------------|---|
| ۴۵۹/۴۸۵/۰۰۰ | ۲۹۴/۳۸۰/۰۰۰ | جمعیت (نفر) |
| ۳/۹۴۰/۰۰۰ | ۹/۶۳۰/۰۰۰ | وسعت (کیلومتر مربع) |
| ۱۱۶ | ۳۰ | تراکم جمعیت (نفر در کیلومتر مربع) |
| ۱۰۱۵۲ | ۹۷۲۸ | GDP (تولید ناخالص داخلی) به میلیارد یورو |
| ۲۲۸۰۰ | ۳۲۹۸۷ | GDP براساس سرانه به یورو |
| ۹۸۸ | ۸۲۶ | کل صادرات (میلیارد یورو) شامل کالا و خدمات (۲۰۰۲) |

| | | |
|--------------------------------|-------|-----------------|
| کل واردات (میلیارد یورو) | ۱/۱۳۲ | ۹۵۲ میلیون دلار |
| موازنه تجاری | -۲۷۰ | ۳۶ |
| درصد صادرات از کل صادرات جهانی | ۱۸ | ۲۰ |
| درصد واردات از کل واردات جهانی | ۲۲ | ۱۹ |

آمریکا و اتحادیه اروپا: شریک یا رقیب؟

آمریکا و اتحادیه اروپا از بزرگترین قدرت‌های اقتصادی دنیا بوده و دارای بیشترین روابط تجاری دوجانبه و نیز بالاترین رقم سرمایه‌گذاری میان یکدیگر می‌باشند و چنانچه همکاری میان آنها فزونی‌تر گردد، می‌توانند نقش بیشتری را در صحنه بین‌المللی در ابعاد مختلف ایفا نمایند. آمریکا و اتحادیه‌اروپایی در موارد بسیاری دارای منافع مشترکی در مدیریت دنیا، ایجاد شرایط مناسب جهت توسعه اقتصادی، ارتقای ثبات در تجارت بین‌المللی و سیستم مالی دنیا بر اساس منافع ملی خود هستند.^(۷) آمریکا و اتحادیه اروپا همچنین دارای ارزشهای اجتماعی، فرهنگی مشابهی در زمینه‌های گوناگون بوده و این اشتراک و تشابه فرهنگی - اجتماعی زمینه همکاری نزدیکتر و تشریک مساعی بین آنان را بیشتر می‌نماید. برای نمونه در زمینه حقوق بشر، برقراری دولت‌های دموکراتیک، اقتصاد، تجارت و مسائل امنیتی؛ ایندو دیدگاه‌های بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. در نتیجه می‌توانند در صحنه بین‌المللی همکاری نزدیکی در اینگونه موارد داشته و از دیدگاه‌های یکدیگر حمایت لازمه را بنمایند. این تشابه و نزدیکی مواضع باعث تماس و برقراری ارتباطات بیشتری در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی و... بین اتحادیه اروپا و آمریکا گردیده است. بنظر می‌رسد در شرایط حاضر اتحادیه اروپا و آمریکا تلاش دارند جهت مقابله با چالش‌های جهانی مانند تهدیدات امنیتی، برقراری ثبات، مسائل زیست‌محیطی، عدم اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم، مسائل مربوط به مواد مخدر و جنایات سازمان یافته با یکدیگر همکاری بیشتری داشته باشند.

در حال حاضر، اتحادیه اروپا با ایجاد بازار واحد اقتصادی و به جریان افتادن یورو (پول واحد اروپا) از اول ژانویه ۲۰۰۲، به مهمترین شریک اقتصادی آمریکا بدل گردیده است. بطوریکه صادرات آمریکا به اتحادیه که در سال ۱۹۹۵، ۱۰۴ میلیارد یورو

بود، سیر صعودی به خود گرفت و در سال ۲۰۰۰ به ۱۹۶ میلیارد یورو رسید و واردات این کشور از اتحادیه اروپا از رقم ۱۰۳ میلیارد یورو در سال ۱۹۹۵ به ۲۳۲ میلیارد یورو (بیش از دو برابر طی ۵ سال) رسید، که بالانس تجاری مربوطه ۳۶ میلیارد یورو و منفع اتحادیه می‌باشد. تشکیل بازار واحد اروپایی همچنین باعث رونق اقتصاد آمریکا گردید و فرصتهای جدیدی را برای صادرکنندگان و سرمایه‌گذاران این کشور ایجاد نمود و باعث کاهش هزینه‌های تجاری و افزایش کارایی اقتصادی نه تنها برای اتحادیه اروپا بلکه برای آمریکا گردید.

طبق آخرین گزارشات آماری مربوط به تجارت میان اروپا و آمریکا، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا مهمترین و عمده ترین شرکای تجاری برای یکدیگر محسوب می‌شوند و حجم مبادلات تجاری میان این دو، بزرگترین و بیشترین میزان در کل دنیا می‌باشد. این دو همچنین، عمده ترین و بزرگترین بازیگران و طرف های تجارت جهانی قلمداد می‌شوند. ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا به همراه ایالات متحده آمریکا، مجموعاً ۵۷ درصد کل تولید ناخالص داخلی جهان را بخود اختصاص داده اند. دوپنجم کل تجارت جهانی میان اروپا و آمریکا جریان دارد و جریان تجارت میان دو سوی آتلانتیک (دو طرف اقیانوس اطلس) روزانه بالغ بر ۱/۷ میلیارد یورو می‌باشد. در سال ۲۰۰۵ مجموع سرمایه‌گذاری متقابل اروپا و آمریکا، بیش از ۱/۶ تریلیون یورو برآورد گردید. مناسبات تجاری و سرمایه گذاری میان اروپا و آمریکا، بطور مستقیم سبب ایجاد ۱۲ تا ۱۴ میلیون فرصت شغلی گردیده است که بیش از نیمی از آن، مربوط به آمریکایی‌ها می‌باشد. در سال ۲۰۰۶ صادرات کالاهای اتحادیه به آمریکا، بالغ بر ۲۶۹ میلیارد یورو و واردات از آمریکا ۱۷۸ میلیارد یورو گردید. بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که اقتصاد دو سوی آتلانتیک میان اروپا و آمریکا در مقیاس بالایی، وابسته بهم می‌باشد. از سوی دیگر اروپا و آمریکا، همچنین بزرگترین شرکای تجاری و طرفهای اقتصادی دیگر کشورها و بازیگران عمده اقتصادی در جهان مانند ژاپن، چین و روسیه می‌باشند. بدین ترتیب بعنوان بزرگترین بازیگران عرصه تجارت و اقتصاد جهانی، آمریکا و اروپا لاجرم می‌بایستی در عرصه سیاست بین‌الملل نیز همانند حوزه تجارت و اقتصاد، به حداکثر هماهنگی و همکاری دست یابند. امری که برغم همه تشابهات ساختاری و ارتباطات گسترده و تعاملات عظیم اقتصادی و تجاری، هنوز شکل قطعی بخود نگرفته و اروپا و

امریکا در حوزه‌های سیاسی - امنیتی و تجاری - اقتصادی، شرکای رقیب محسوب می‌شوند.

مناسبات فراتلانتیکی در عصر پسا جنگ سرد

بدنبال صدور اعلامیه فراتلانتیکی در نوامبر ۱۹۹۰، مشورتهای منظم میان اتحادیه اروپا و آمریکا در خصوص مسائل مختلف بیشتر گردید و روابط دوجانبه بیش از پیش توسعه و گسترش یافت، بطوریکه انجام اقدامات مشترک در زمینه‌های مختلف بوسیله اتحادیه اروپا و آمریکا ضرورت پیدا کرد.

با تقویت سیاست داخلی اروپا بعد از امضای پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۱ که فرصتهای جدیدی را بمنظور برقراری روابط نزدیکتر و متعادلتر اتحادیه اروپا با آمریکا بوجود می‌آورد، برنامه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی تشکیل گردید که ریاست آنرا در حال حاضر خاویر سولانا (وزیر خارجه اسبق اسپانیا و دبیرکل سابق ناتو) بعهده دارد. تشکیل این بخش به آمریکا احساس ارتباط و هماهنگی بیشتری را در تمامی زمینه‌ها جدا از زمینه‌های تجاری به منظور انجام کارهای سیاسی گسترده‌تر با اتحادیه اروپا می‌داد. در این رابطه انجام اقدامات مشترک در خصوص بحرانهای فزاینده در جهان از قبیل تهدید به اشاعه سلاحهای کشتار جمعی، وضعیت کشورهای سابق بلوک شرق، جنگ در بوسنی و بدنبال آن جنگ در کوزوو در قلب اروپا و نیز وضعیت بحران خاورمیانه و فرایند صلح شکننده آن نیاز به همکاری نزدیکتر اتحادیه اروپا با آمریکا را بیش از گذشته نشان می‌داد.

جهت برخورد مناسب با این بحرانها، در اجلاس سران اتحادیه اروپا و آمریکا در دسامبر ۹۵ در مادرید یک قدم مهم دیگر برداشته شد و دستور کار جدید فراتلانتیک به امضا رسید که براساس آن دو طرف متعهد شدند که با یکدیگر جهت ارتقای صلح، برقراری دموکراسی، ثبات، رشد اقتصادی، آزادسازی اقتصادی، مبارزه با تروریسم و بهبود شرایط محیطزیست در جهان تلاش و کار مشترک نمایند و ارتباطات غیردولتی بین مردم اروپا و آمریکا را بهبود بخشند. همچنین برگزاری جلسات بین نمایندگان کنگره آمریکا و پارلمان اروپا افزایش یافت و در این رابطه گفتگوهای

قانونگذاران فرآتلانتیکی یکی از علائم گسترش روابط پارلمان اروپا با کنگره آمریکا و نشان‌دهنده اهمیت ویژه‌ای است که اتحادیه اروپا و آمریکا به روابط فرآتلانتیک خود می‌دهند. در این خصوص رومانو پرودی رئیس وقت کمیسیون اروپا گفت: دنیای فعلی برای تعادل خود به همکاری نزدیکتر بین اروپا و آمریکا بستگی دارد. چهارچوب دستورکار جدید فرآتلانتیکی نقش مهمی در منافع مشترک آمریکا و اتحادیه اروپا و ارتقای پیشرفتهای جهانی و حل اختلافات فرآتلانتیکی طی یک دهه اخیر ایفا نمود و دوطرف جهت سرعت بخشیدن به توسعه روابط در تمامی زمینه‌ها و افزایش همکاری دوجانبه تلاش‌های بیشتری نمودند. آخرین گام جدی در راستای تقویت مناسبات آتلانتیکی امضای سند «چارچوبی برای توسعه همگرایی اقتصادی آتلانتیکی میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا» است که در جریان نشست سران اروپا - آمریکا به امضای بوش (رئیس جمهور آمریکا)، مرکل (صدراعظم آلمان) و با روسو (رئیس کمیسیون اروپا) رسید.

دستورکار جدید فرآتلانتیکی

طی اجلاس سران اتحادیه اروپایی و آمریکا در مادرید در سوم دسامبر ۱۹۹۵ و با حضور ژاک سانتر رئیس وقت کمیسیون اروپا، کونزالس نخست وزیر اسپانیا و رئیس دوره‌ای وقت اتحادیه اروپا و بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا، دستورکار جدید فرآتلانتیکی امضاء گردید. این دستورکار چهارچوب جدید شراکت اتحادیه اروپا و آمریکا را مشخص می‌نمود و دارای چهار زمینه همکاری به شرح ذیل بود:

۱. ارتقای صلح و ثبات، دموکراسی و توسعه در دنیا
 ۲. پاسخ به ناآرامی‌های جهانی
 ۳. مشارکت در توسعه تجارت جهانی و برقراری روابط نزدیکتر اقتصادی
 ۴. ایجاد پلهای ارتباطی میان دو سوی آتلانتیک.
- این دستور کار همراه با یک برنامه عملی مشترک بین آمریکا و اروپا برای بیش از ۱۵۰ طرح می‌شد که طرفین متعهد به اجرای آن بودند و شامل زمینه‌های مختلف از ارتقای اصلاحات سیاسی و اقتصادی در بلوک شرق سابق تا مبارزه با بیماری ایدز، از کاهش موانع تجاری و سرمایه‌گذاری تا ارتقای همکاری بین مراکز علمی و دانشگاه‌ها

بود و تمامی زمینه‌های مختلف اجتماعی از تجارت گسترده تا مسائل مختلف شهروندان را پوشش می‌داد. با اجرای عملی برنامه NTA پیشرفتهای خوبی در زمینه‌های توافق شده صورت گرفت از جمله موانع تجاری بین طرفین کاهش یافت و تجار و مصرف‌کنندگان در آمریکا و اتحادیه اروپا از نتایج تشکیل بازار فرآتلانتیکی سود لازمه را بردند و در چارچوب این برنامه‌کاری، ایده جدیدی جهت تقویت آن در ۱۸ می ۱۹۹۸ و در جریان اجلاس سران اتحادیه اروپا و آمریکا در لندن ارائه گردید. بدنبال آن مذاکراتی در نوامبر ۱۹۹۸ صورت گرفت و در نتیجه چندین موافقتنامه دوجانبه به امضاء رسید که منجر به همکاری گسترده دوجانبه و استمرار مذاکرات منظم در زمینه‌های سیاست تجاری چندجانبه و نیز امضاء موافقتنامه‌ای جهت رفع موانع حتی در زمینه‌های تجاری و همکاری در زمینه گمرکی گردید و در کنار آن طرحهای مشترک همکاری درخصوص موضوعات مختلف از اوکراین تا کارائیب و ارتقای همکاری بین دو جامعه مدنی، حمایت از دموکراسی و مبارزه با مواد مخدر نیز گسترش یافت و طرفین تصمیم به همکاری منظم در زمینه آموزش عالی، آموزش فنی و حرفه‌ای، علوم و تکنولوژی گرفتند و در کنار آن اقشار مختلف جامعه را تشویق به مشارکت در این همکاری فرآتلانتیکی نمودند تا ارتباط جوامع دو طرف نزدیکتر و بیشتر گردد. در سایه همکاری گسترده میان اتحادیه اروپا و آمریکا و وجود موارد متعدد همکاری، نیاز به تماسهای مستمر بین رؤسای دوره ای اتحادیه و کمیسیون اروپا با رئیس جمهور آمریکا بیش از گذشته احساس گردید و در این رابطه سالی دو بار تماس‌های رسمی بین رهبران اتحادیه اروپا و آمریکا صورت می‌گیرد تا چگونگی پیشرفت در برنامه NTA در عالیترین سطح ممکن مورد بررسی قرار گیرد. قبل از شروع اجلاس سران، معمولاً گروهی از کارشناسان و نمایندگان عالی رتبه دو طرف (شامل دو مقام عالی‌رتبه از کمیسیون اروپا، ریاست دوره‌ای و دولت آمریکا) چگونگی اجرای برنامه NTA را مورد ارزیابی قرار می‌دهند این گروه از کارشناسان هر شش ماه معمولاً ۲-۳ بار با یکدیگر دیدار و مذاکره می‌نمایند.

بازسازی روابط فرا آتلانتیکی

روابط فرا‌آتلانتیکی (مناسبات دو سوی اقیانوس اطلس میان اروپا و آمریکا) پس از تنش بی‌سابقه در روابط اروپا و آمریکا ناشی از بحران عراق، دوران ترمیمی خود را سپری می‌نماید.

اصول عمده در معماری جدید روابط فرا‌آتلانتیکی که خاویر سولانا آنرا «آشتی ونوس و مریخ در عصر جدید روابط فرا‌آتلانتیکی» نامیده است، بدین قرار می‌باشد:

۱. تأیید مجدد این واقعیت که اتحادیه و آمریکا شریک، متحد و برابر هستند و نباید یکدیگر را در معادلات بین‌المللی حذف نمایند (همزمان با بحران عراق طرح پیشنهادی لوئی میشل وزیر خارجه وقت بلژیک برای اعزام یک هیأت اروپایی به بغداد جهت متقاعد نمودن صدام به اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت با مخالفت جناح آتلانتیکی اتحادیه به رهبری انگلیس مواجه شد).

۲. طرفین باید بصورت هماهنگ درصدد کسب توانمندیهای شایسته و کارآمد برای مواجهه با چالشهای صلح، ثبات و امنیت بین‌المللی باشند و نوعی تقسیم کار بین‌المللی برای خود تنظیم نمایند. موضوعی که آمریکایی‌ها تاکنون با توجه به تشتت و تفرقه در سیاست خارجی اتحادیه اروپایی، اتحادیه اروپایی را فاقد چنین توانی ارزیابی می‌نمودند. براساس تقسیم کار جدید امنیتی میان اروپا و آمریکا، پاسداری از صلح در اروپا به نیروهای اروپایی واگذار و آمریکایی‌ها بتدریج جبهه‌های بالکان را ترک می‌نمایند. در نتیجه آمریکایی‌ها درخاورمیانه، آسیای شرقی و آسیای جنوبی متمرکز گردیده و عملیات‌های پاسداری از صلح و ملت سازی در دیگر نقاط مانند افغانستان بر عهده اتحادیه اروپایی قرار می‌گیرد. در مجموع به نظر می‌رسد که رابطه نظامی بین اتحادیه و آمریکا بشکلی محتوایی تغییر خواهد کرد و اروپای گسترش یافته در سطوح سیاسی و نظامی مستقل‌تر خواهد بود.

۳. طرفین باید به ریشه و بنیان مشکلات و چالشهای صحنه بین‌المللی توجه نموده و توانمندیهای خود را برای رفع علت بحرانها بسیج نمایند. اروپایی‌ها در بحث مبارزه با تروریسم، توسل به اقدامات خشونت‌آمیز نظامی و حتی فشارهای اقتصادی درخاورمیانه را (با توجه به حضور جمعیت عظیم مسلمانان در اروپا و قلمروهای مجاور) موجب گسترش و تشدید تروریسم و تهدیدات تروریستی در اروپا می‌دانند. اروپایی‌ها معتقدند برای حل این معضل بین‌المللی باید باتوجه به ریشه‌های این مشکل از طریق

قانونی وارد عمل شد و از جمله باید نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد را در این مبارزه جهانی فعال نمود و از این طریق تمامی کشورهای جهان را در این مبارزه شریک و مسئول ساخت. مسئله‌ای که آمریکایی‌ها در چارچوب سیاست قدرت - محور خود برای آن اعتباری قائل نیستند.

۴. قانون و قدرت دو روی یک سکه‌اند و طرفین باید بصورت مشترک برای تقویت جهانی مبتنی بر قانون تلاش نمایند. مهمترین اختلاف نظر اروپا و آمریکا در زمینه روشهای اعمال قانون است. اروپا معتقد است که زور باید با کمک قانون مشروعیت یابد. این دیدگاه می‌تواند راه حلی برای محدود کردن یک‌جانبه‌گرایی و سلطه زورمدارانه آمریکا و تثبیت جایگاه اروپا بعنوان قدرت موثر بین‌المللی باشد. بازسازی مناسبات اتحادیه و آمریکا به تفاهم اولیه پیرامون دو موضوع اساسی «عدم اشاعه و مبارزه با تروریسم» انجامیده است:

تفاهم در زمینه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی: سران آمریکا و اتحادیه اروپا با تکیه بر تجارب بحران عراق تلاش نمودند مساعی خود را برای جلوگیری از تهدید گسترش سلاح‌های کشتار جمعی هماهنگ نمایند. آمریکا پذیرفته است که نباید به صورت یکجانبه دست به اقدام نظامی پیشگیرانه بزند و باید به راهکارهای چندجانبه در حل و فصل مسائل بین‌المللی متعهد باشد. توازن مواضع باز هم بسوی دیدگاه‌های آمریکا تمایل دارد. توافقات دو سوی آتلانتیک به این نتیجه‌گیری منتهی می‌گردد که اختلاف نظر اروپا و آمریکا در بحران عراق در مورد ایران تکرار نخواهد شد. اروپایی‌ها نیز که همواره آمریکا را متهم به اغراق در برآورد تهدیدات امنیتی از سوی کشورهای به اصطلاح خودسر می‌نمودند، اهداف و دیدگاه‌های خود را بیش از پیش با آمریکایی‌ها هماهنگ ساخته‌اند. افزایش درک آمریکا از توانمندی متحدین اروپایی در مقابله با تهدیدات صلح و امنیت بین‌المللی، مقابله با تهدیدات ناشی از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و مزایای حضور اروپا در بازسازی عراق عوامل مهمی بود که دو طرف را به یکدیگر نزدیک ساخت. هزینه‌های سنگین نظامی و انسانی، آمریکایی‌ها را بدان سو کشاند که به تنهایی از عهده اداره جهان برنمی‌آیند و بر طبل کوبیدن‌های برخی از جناح‌های حاکمیت در آمریکا لطماتی را متوجه منافع درازمدت آمریکا خواهد نمود.

تفاهم در زمینه مبارزه با تروریسم: فهرست درخواستهای چهل و هفتگانه آمریکا از اتحادیه‌اروپایی برای مبارزه جهانی با تروریسم از جمله در موضوعات فعالیت‌های مالی و بانکی تروریستها، همکاریهای پلیسی و قضائی دو سوی آتلانتیک، تبادل اطلاعات محرمانه شخصی، همکاریهای اقتصادی، مراقبتهای مرزی و امنیتی و مسافری را در بر می‌گیرد. در زمینه دیپلماتیک، آمریکا خواستار برخورداری از حمایت و همکاری اروپا در منزوی ساختن مالی، اقتصادی و سیاسی کشورهایی است که به تروریستها اسکان می‌دهند. اجتناب از ورود به مباحث ارائه تعریف مشخصی از تروریسم با هدف جلوگیری از تفرقه متحدین، تصویب و اجرای تمامی کنوانسیون‌های سازمان ملل در مورد تروریسم و کمک به آمریکا در مورد کشورهایی که با آنها دارای روابط دیپلماتیک نیست، از جمله دیگر تفاهمات می‌باشند.

همکاری در زمینه سیاست خارجی و دیگر زمینه‌های مشترک

روابط اتحادیه اروپا و آمریکا بخاطر تعهد طولانی مدت شان به ارتقای ارزشهای مشترک غربی شامل دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اساسی و افزایش اهداف مشترک در زمینه‌های صلح، توسعه و رفاه، مبنایی را برای انجام مذاکرات مستمر و پایدار در زمینه سیاست خارجی فراهم نمود که در کنار این روابط هر عضو اتحادیه اروپا نیز بطور جداگانه در ابعاد گوناگون دارای روابط متنوعی با آمریکا می‌باشد. اتحادیه اروپا نیز که در ابتدا روابطش (باتوجه به ساختار اولیه اقتصادی آن) با آمریکا عمدتاً بر محور همکاریهای اقتصادی متمرکز بود، نقش فعالتری بعنوان یک بازیگر جهانی ایفا نمود. بدنبال پیمان آمستردام، دیدگاههای جدیدی برای اتحادیه اروپا در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا پدیدار گردید و ابعاد جدید همکاری از طریق اعلامیه فراآتلانتیکی ۱۹۹۰ و برنامه NTA در ۱۹۹۵ بین اتحادیه اروپا و آمریکا بوجود آمد و در مذاکرات بعد از آن سیاست خارجی همواره بعنوان یکی از موضوعات مهم و اساسی در دستور کار طرفین قرار گرفت و همواره بخش مهمی از دستور کار اجلاس سران و اجلاس وزرا و دیگر مقامات عالیرتبه طرفین را به خود اختصاص داد. این مذاکرات باعث تمرکز دیدگاهها و تحلیل‌های آمریکا و اتحادیه اروپا برای منافع مشترک آنان در دنیا گردید و اجازه داد تا مشترکاً در جهت ثبات جهانی و براساس منافعشان تلاش نمایند. البته این

نوع همکاری بدان معنی نبود که آنان در تمامی موارد دارای دیدگاهها و اهداف یکسان باشند و در مواردی نیز هر کدام دیدگاهها و نگرشهای خود را با توجه به منافع ملی و دیدگاههای تاریخی در مورد تحولات جهانی داشته و براساس آن عمل می‌کنند. از جمله موارد و حوزه‌های همکاری دوجانبه شامل همکاری در زمینه اصلاحات کشاورزی، حمایت از محیط‌زیست، جلوگیری از جنایات سازمان یافته، کمک به نابودی سلاحهای کشتار جمعی، کمک به روسیه جهت اجرای تعهداتش در زمینه خلع سلاح و پیمانهای عدم اشاعه سلاح می‌باشد. اتحادیه اروپا و آمریکا از جمله در زمینه حقوق بشر و توسعه، دیدگاههای مشترک و نزدیکی دارند و مشورتهای فشرده و مشترکی را در این رابطه بخصوص با کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بعمل می‌آورند. در این رابطه اتحادیه اروپا بدنبال لغو جهانی مجازات مرگ بوده و این موضوع را مکرراً با آمریکا که در آن هنوز مجازات اعدام صورت می‌گیرد، مطرح نموده و خواستار لغو اعدام در آمریکا می‌باشد.

روابط استراتژیک اروپا و آمریکا، برغم وجود رقابتها و اختلافات بویژه در زمینه‌های تجاری و مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی فیما بین آنها، واقعیتی تأثیرگذار در جهان کنونی است که آثار آن بر موضوعات مختلف و سایر بازیگران عرصه سیاسی و اقتصادی، نمایان می‌باشد. تقویت عنصر چندجانبه‌گرایی و تقارب و نزدیکی بیشتر این دو مجموعه در گذر زمان و پس از ماجرای ۱۱ سپتامبر، باعث افزایش ضریب همبستگی و اجماع در مجموعه غرب به ضرر کشورهای مستقل شده است. پس از بروز شکاف عمیق آتلانتیکی میان اروپا و آمریکا در اوایل دهه جاری میلادی و بخصوص در پی جنگ و اشغال عراق توسط آمریکا که با مخالفت برخی قدرت‌های اروپایی و عدم حمایت مجموعه اتحادیه اروپا از آمریکا، نمود و بروز عینی یافت، بنظر می‌رسد دو طرف بیش از هر زمان دیگری به اهمیت و ضرورت چندجانبه‌گرایی و اجماع دو سوی آتلانتیک در قبال موضوعات و مسائل جهانی پی برده اند و در این جهت می‌کوشند. با این حال نایبستی فراموش کرد که اروپا و آمریکا یک کل واحد و یکپارچه و متحد تمام عیار نمی‌باشند و در برابر عوامل و عناصر قدرتمند موجود همگرایی فیما بین این دو شریک، عوامل و عناصر قوی واگرایی و موجود اختلاف و رقابت میان آنها را نیز بایستی مورد

توجه ویژه قرار داد. جدول زیر به بررسی و تحلیل زمینه‌های همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا می‌پردازد.

ریشه‌های نظری همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا

به منظور کسب برداشت صحیح‌تری از ماهیت مناسبات اروپا و آمریکا و کشف روندهای مرکزگرا و گرایش‌های گریز از مرکز در روابط دو سوی آتلانتیک، عوامل موجد همکاری و اختلاف فی‌مابین اروپا و آمریکا، به تفکیک در ۹ حوزه و در قالب جدولی واحد ارائه می‌گردد:^(۸)

| حوزه‌های مطرح | نیروهای مرکزگرا (عوامل موجد همکاری) | نیروهای گریز از مرکز (عوامل موجد اختلاف) |
|--------------------------------|---|---|
| ۱. تمدن غرب | - میراث مشترک مسیحی - یهودی، - تلاش مشترک و تبادلات گسترده فکری، فلسفی، علمی و انسانی در برپایی تمدن نوین غرب، | - فرهنگ‌های سیاسی متفاوت بویژه تمایزات و تعارضات موجود میان فرهنگ آنگلوساکسون و فرانکو - ژرمن، - رقیق‌شدن روابط نژادی آنگلوساکسون بعزت افزایش سهم و حضور آمریکایی‌های آسیایی تبار و آفریقائی نژاد، |
| ۲. تجربیات تاریخی | - میراث پنج قرن روابط تاریخی، - تقویت همبستگی و همکاری در دوران دو جنگ جهانی و پس از آن در قرن ۲۰، | - پایان همبستگی و تجانس دوران بعد از جنگ جهانی از ۱۹۷۰ به بعد، - روابط تاریخی متفاوت با قدرتها، |
| ۳. نظام‌های سیاسی و اقتصادی | - نظام‌های سیاسی مبتنی بر لیبرال دموکراسی‌های چند حزبی، - نظام‌های اقتصادی بازارمحور و مبتنی بر سرمایه‌داری، - داعیه حمایت از حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک، | - تمایز در مدل‌ها و نظام‌های حکومتی، - تفاوت دیدگاه در خصوص میزان دخالت دولت در جامعه و اقتصاد، - تفاوت دیدگاه در خصوص دولت رفاه و دولت نظم، |

| | | |
|--|--|---------------------------------------|
| <p>- وابستگی شدید کشورهای اروپایی به آمریکا در برابر تهدیدات استراتژیک مانند تهدیدات شوری و بلوک شرق سابق،</p> <p>- تردید و ابهام نسبت به قابل اعتماد بودن آمریکا در زمان جنگ و بحرانی فراگیر،</p> <p>- اصل حاکمیت منافع و امنیت ملی و ترجیح آن بر منافع جمعی در هنگام بحران،</p> <p>- تمایز در برداشت دو طرف از مفهوم دشمن مشترک ،</p> <p>بویژه در عصر پس از جنگ سرد،</p> | <p>- وحدت نظر استراتژیک و پیمان دفاع دسته جمعی از طریق سازمان های نظامی مانند ناتو،</p> <p>- موضع مشترک در دفاع از تمدن غرب و ارزش های دموکراسی غربی در برابر دشمن مشترک،</p> <p>- تلاش وسیع محافل سیاسی و رسانه ای غرب جهت القای اسلام بعنوان دشمن مشترک، بویژه پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق،</p> | <p>۴. امنیت راهبردی</p> |
| <p>- وابستگی متقابل اما نابرابر در زمینه امنیت استراتژیک،</p> <p>- غلبه دلار آمریکا بر سیستم پولی و مالی جهانی و وابستگی نابرابر در زمینه پولی و مالی،</p> | <p>- تجارت و سرمایه گذاری متقابل و بسیار گسترده ،</p> <p>- وابستگی متقابل سیاسی - رسانه ای و علمی - تکنولوژیک ،</p> | <p>۵. وابستگی متقابل</p> |
| <p>- افزایش اختلافات و مشاجرات تجاری میان اروپا و آمریکا، از جمله در زمینه سوبسیدهای کشاورزی و فولاد،</p> <p>- وابستگی متقابل تجاری و در نتیجه آسیب پذیری دو سوی آتلانتیک،</p> <p>- افزایش رقابت تجاری و استفاده از موانع تعرفه ای و سهمیه ای برای حمایت از تولیدکنندگان داخلی،</p> | <p>- منافع مشترک در نظام تجارت آزاد جهانی،</p> <p>- سهم ۶۵ درصدی تجارت میان دو سوی آتلانتیک از مبادلات جهانی،</p> <p>- وابستگی شدید به بازارهای عظیم یکدیگر،</p> <p>- حجم عظیم سرمایه گذاری متقابل اروپا و آمریکا و اختصاص بیشترین سهم از سرمایه گذاری جهانی،</p> | <p>۶. تجارت - سرمایه گذاری</p> |
| <p>- روی کار آمدن رهبران جدید،</p> | <p>- وجود و حضور رهبران قدرتمند و</p> | <p>۷. رهبری سیاسی</p> |

| | | |
|---|---|---------------------------------|
| <p>فایده‌های کارزماتیک، فاقد پیشینه مشترک تاریخی، با گرایش‌های ملی‌گرایانه و یا تمایلات منطقه‌گرا و کانتیننتال در اروپا، - تقویت و تحکیم رهبران اروپاگرا در مقابل رهبران آتلانتیکی، به موازات رشد و توسعه اتحادیه اروپا،</p> | <p>بانفوذ با گرایش‌های قوی آتلانتیکی، بویژه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، - احساس خطر مشترک رهبران سیاسی نسبت به تهدیدات جهانی بویژه در عصر جنگ سرد نظام دوقطبی، - تلاش جهت حفظ وحدت آتلانتیکی میان رهبران اروپا و آمریکا در قبال چالش‌های نوین جهانی در عصر پس از جنگ سرد،</p> | |
| <p>- فروپاشی نظام بین‌الملل دوقطبی و تحول در مناسبات هژمونیک آمریکا و اروپا، - تحول در مناسبات یک‌سویه، تعریف‌شده و سلسله‌مراتبی آمریکا و اروپا (در قالب بلوک غرب) به مناسباتی چندسویه، متقابل و پیچیده، - بازشدن فضای بازی و مانور برای اروپا در مقابل آمریکا در تعامل با دیگر قدرت‌های بین‌المللی مانند روسیه و چین و قدرت‌های منطقه‌ای، - اختلاف دیدگاه در خصوص نظام بین‌الملل مطلوب (نظام بین‌الملل تک‌قطبی در برابر نظام چندقطبی، یکجانبه‌گرایی در برابر چندجانبه‌گرایی، اعتقاد و عدم اعتقاد به نهادهای بین‌المللی و حقوق و معاهدات بین‌الملل)، - تبدیل اتحادیه اروپا به قطب معظم اقتصادی و تلاش جهت شکل‌گیری اروپای واحد همراه با</p> | <p>- ائتلاف و اتحاد راهبردی دو سوی آتلانتیک در عصر جنگ سرد نظام دوقطبی بین‌الملل و تداوم این ائتلاف و همراهی در عصر پس از جنگ سرد، - اعتقاد و التزام نسبت به غلبه اندیشه، فرهنگ و تمدن غربی بر جهان آینده، - تلاش جهت جهانی‌سازی بر مبنای الگوی مطلوب لیبرال دموکراسی،</p> | <p>۸. نظام بین‌الملل</p> |

| | | |
|---|---|------------------------------|
| اقتدار سیاسی، | | |
| <p>- عدم توافق گسترده بر سر اهداف شپوه‌ها و ابزارهای دستیابی به اهداف مشترک و پاسخ‌گویی به چالش‌های جهانی،</p> <p>- اختلاف دیدگاه درخصوص برخی چالش‌های جهانی (چون حقوق بشر، محیط‌زیست و چندجانبه‌گرایی) و بحران‌های منطقه‌ای (چون ایران و خاورمیانه)،</p> <p>- عدم وجود مکانیزم هماهنگ‌کننده سیاست خارجی میان دو سوی آتلانتیک (مشابه ناتو بعنوان مکانیزم هماهنگ‌کننده سیاست امنیتی)،</p> <p>- اختلاف بر سر الگوها و متدهای سیاست خارجی و عدم وجود تقسیم کار در ارتباط با موضوعات سیاست خارجی.</p> | <p>- توافق گسترده بر سر اهداف راهبردی و بلندمدت دنیای غرب،</p> <p>- حساسیت و آسیب‌پذیری مشترک نسبت به فشارهای وارده از دنیای غیرآتلانتیکی و چالش‌های جهانی.</p> | <p>۹. سیاست خارجی</p> |

ملاحظات پیرامون روابط فراآتلانتیکی

- تبادل عظیم جمعیتی میان دو سوی آتلانتیک، اروپا و آمریکا را مبدل به مجموعه‌ای متکثر و درعین حال مشابه در عرصه فرهنگی، اجتماعی، اندیشه‌ای، اقتصادی و سیاسی نموده که به رغم تمایزات آشکار در زمینه‌های فوق، بیشترین تشابهات را نیز در این عرصه‌ها به نمایش گذاشته‌اند. به گونه‌ای که برخی اندیشمندان، آمریکا را مولود فرهنگ، فلسفه و اندیشه اروپا و دنباله تمدن قاره قدیم می‌دانند. لذا پیوستگی و همبستگی عمیقی در بنیادهای اعتقادی، فلسفی، نظری، فرهنگی و تاریخی و سیاسی-امنیتی دو سوی آتلانتیک برقرار می‌باشد.

- به‌رغم این پیوستگی و همبستگی، تمایزات و تفاوت‌های میان دو سوی آتلانتیک در عصرکنونی و بویژه در دوران پس از جنگ سرد، چشمگیر و غیرقابل اغماض می‌باشد. ازجمله اینکه اروپا اصولاً با ایده نظم‌نویین جهانی آمریکا و جهان تک قطبی به رهبری آمریکا مخالف است و تلاش دارد خود را در کنار آمریکا، روسیه، چین و ژاپن بعنوان یکی از قطب‌های قدرت معرفی نماید.

- ازجمله چالش‌های قرن ۲۱، تنظیم روابط فرا آتلانتیکی می‌باشد. مناسبات عمیق اروپا و آمریکا به دلیل قرارگرفتن در یک حوزه مشترک ارزشی، فرهنگی و تمدنی؛ در عرصه‌های مختلف از استحکام و چشم‌اندازی بظاهر خلل‌ناپذیر برخوردار است. هرچند در دوران پس از جنگ سرد و با بروز تحولات بزرگ در ۱۵ سال اخیر ازجمله واقعه یازده سپتامبر، روی کارآمدن نومحافظه‌کاران در آمریکا، اشغال عراق و بحران‌های قبل و بعد از آن در مناسبات دنیای غرب و سرانجام تشدید و تقویت روند همگرایی در اروپا؛ بنیان به ظاهر مستحکم مناسبات فرا آتلانتیکی دچار تزلزل گردیده است.

- اروپا در قرن بیست و یکم همزمان دو رویکرد متمایز با ویژگی «همکاری و رقابت بر اساس منافع حیاتی و ارزشهای مشترک» را در رابطه با آمریکا در پیش خواهد گرفت. این راهکار حضور مستقل اتحادیه در صحنه بین‌المللی را هدف قرار داده و توسط اکثریت اعضای کنونی و آتی اتحادیه و نهادهای اتحادیه اروپایی پشتیبانی می‌گردد. این وضعیت هماهنگی عمیق دو سوی آتلانتیک در موضوعات حساس استراتژیک منافع مشترک را بدنبال داشته و خواهد داشت. عناصر همکاری و تعامل اروپا و آمریکا در مقایسه با مؤلفه‌های افتراق منافع میان این دو، از برتری و برجستگی بیشتری برخوردار می‌باشد. ماحصل این امر، همکاری تقویت شده دو سوی آتلانتیک در طیف گسترده‌ای از موضوعات دوجانبه و بین‌المللی است.

- سرانجام اینکه مناسبات دو سوی آتلانتیک با پیشینه‌ای به قدمت پنج قرن، به مدت پنجاه سال الگویی منحصر به فرد از تعامل درون تمدن غرب را ارائه نمود که تأثیرات و تبعات بسیار وسیع و فراگیری در سراسر جهان و مناسبات بین‌المللی و نظام جهانی (سیاست بین‌المللی، اقتصاد و تجارت جهانی و اتحاد نظامی در قالب ناتو) به دنبال داشت. فروپاشی شوروی و بلوک شرق سابق، و پایان نظام دوقطبی مبتنی بر

جنگ سرد دو ابرقدرت؛ تأثیر شگرفی بر مفاهیم و مناسبات قدرت در دو سوی آتلانتیک برجای گذارده و بنیان آنرا دچار تزلزل جدی نمود. بزرگترین چالش فراروی دنیای غرب، بازتعریف مجدد مناسبات فرا آتلانتیکی، رفع موانع و پرکردن شکاف‌های موجود در این مناسبات می‌باشد.

- نکته کلیدی دیگر اینکه مناسبات دو سوی آتلانتیک در تمامی حوزه‌های نه گانه مندرج در جدول فوق، بطور همزمان واجد نیروهای مرکزگرا و گریز از مرکز می‌باشد. عبارت دیگر در تمامی حوزه‌های مذکور در کنار عوامل موجد همکاری، عوامل موجد اختلاف و شکاف آتلانتیکی نیز به چشم می‌خورد. نکته مهمتر اینکه نیروهای مرکزگرا و موجد وحدت و همگرایی در دو سوی آتلانتیک، عمدتاً به دوره‌های تاریخی ۵۰۰ سال اخیر و بخصوص دوره ۵۰ ساله جنگ سرد تعلق دارند ولی نیروهای گریز از مرکز و عوامل موجد اختلاف و چالش، به عصر پس از جنگ سرد و دوره معاصر مربوط می‌باشند. عبارت دیگر زمینه‌های همکاری اروپا و آمریکا ریشه‌های تاریخی داشته ولی مبانی اختلافی آنها، مسائل و چالش‌های نوین و فراروی آن است.

در بیان وضعیت حاکم بر مناسبات نوین فرا آتلانتیکی میان اروپا و آمریکا سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه در مقاله‌ای نوشته است^۱:

«در مورد غرب باید بگویم که اتحاد غرب به یکی از قربانیان پایان جنگ سرد بدل شد. در این خصوص بروز برخی وقایع و رویدادها، اهمیت و تأثیر زیادی داشتند از جمله تجربه تلخ اجماع در اقدام زورگویانه علیه صربستان، ناکارآمدی ناتو در خصوص پیامدهای اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر و نهایتاً اختلافات در مسأله عراق. ... بنابراین هرگونه تلاشی در راه احیای اتحاد فرا آتلانتیکی صرفاً ممکن است به موفقیت‌های جزئی نایل شود. بعلاوه با پیوستن تهدید شوروی به تاریخ، اختلافات سیاسی - فلسفی بصورت تمایز در رویکردها میان اروپا و آمریکا بروز کرده که در عدم توافق روی مجموعه بزرگی از مسائل مختلف بویژه پیمان منع آزمایشات هسته‌ای، تصویب کنوانسیون محیط زیست (پیمان کیوتو)، دادگاه بین‌المللی جنایی و مجازات اعدام؛ انعکاس می‌یابد. ... باید خاطرنشان سازم که عامل متحدکننده این اجماع و یکپارچگی دنیای غرب، ایدئولوژیک بود و تقابل ایدئولوژی».

برخی مصادیق اختلاف و رقابت میان اروپا و آمریکا

الف) موارد اختلاف اروپا و آمریکا در ارتباط با ناتو

۱. سپر دفاع موشکی آمریکا: هرچند آخرین تحولات گویای آن است که دولت‌های اروپایی رسماً در قالب ناتو موافق اجرای استقرار سپردفاع موشکی آمریکا در اروپا و خواهان قرار دادن پروژه دفاع موشکی در حال اجرای ناتو در کنار آن هستند ولی نسبت به اینکه این طرح آمریکا بدون جلب نظر روس‌ها به اجرا در آید نگران هستند. لذا در پی پیشنهاد پوتین مبنی بر اجرای این سیستم با مشارکت اروپا، روسیه و آمریکا در قالب ناتو، به نظر می‌رسد اروپایی‌ها متمایل به این پیشنهاد هستند و احتمالاً اصرار یک‌جانبه آمریکا باعث بروز مجدد برخی مخالفت‌ها در اروپا خواهد شد.

۲. مقوله امنیت انرژی و نقش ناتو در آن: آمریکایی‌ها در کنار برخی کشورهای شرق اروپا از جمله لهستان بدنبال وارد کردن مستقیم ناتو در مقوله امنیت انرژی و تعریف نقش مستقیم برای ناتو در این موضوع از جمله استقرار نیرو برای تأمین امنیت خطوط لوله حیاتی و انجام مأموریت دریایی از سوی این سازمان هستند. ولی کشورهای نظیر فرانسه و جریان همفکر نسبت به هرگونه افزایش نقش ناتو در مقوله امنیت انرژی ملاحظه جدی دارند.

۳. نقش ناتو در خاورمیانه: آمریکا و اسرائیل در پی جنگ ۳۳ روزه تابستان ۸۵ به این جمع بندی رسیده بودند که نیروهای ناتو در لبنان مستقر گردند ولی فرانسه و کشورهای همفکر آن، که خاورمیانه را حیات خلوت اتحادیه اروپا می‌دانند، با ورود ناتو به این حوزه مخالفت کردند و شیراک در مصاحبه‌ای با لوموند مخالفت جدی خود را ابراز داشت و نهایتاً نیروهای یونیفیل تقویت شدند که به نوعی می‌توان گفت تحت هدایت اروپایی‌هاست.

۴. جهانی‌سازی ناتو و عضویت اعضای جدید: آمریکایی‌ها در نظر دارند با پیگیری ایده «ناتو به مثابه باشگاه دموکراسی‌ها» کشورهای همفکر و متحد خود نظیر استرالیا، ژاپن، کره جنوبی، نیوزیلند و رژیم صهیونیستی را به عضویت ناتو در آورند ولی گرایش اروپایی‌ها این حرکت را اقدامی خارج از ظرفیت ناتو و تحریک‌کننده چین و روسیه می‌داند. در نشست نوامبر ۲۰۰۶ سران ناتو این ایده از سوی آمریکایی‌ها بطور

جدی دنبال می‌شد ولی مخالفت های اروپایی موجب گردید در بیانیه سران به تقویت روابط ناتو با این کشورها تحت عنوان « کشورهای تماس » اکتفا شود.

۵. نیازهای انرژی اروپا: باتوجه به نیاز روزافزون اروپا به منابع انرژی نفت و گاز و نگرانی از استفاده های ابزاری روسیه از انرژی، اروپایی ها دنبال متنوع سازی منابع تأمین انرژی خود هستند. ایران باتوجه به جایگاه خود در این زمینه یکی از آلترناتیوهای مورد نظر برای اروپاست.

۶. اختلاف نظرها درخصوص مأموریت ناتو در افغانستان: هرچند اعضای اروپایی ناتو سعی دارند اختلاف نظرهایشان با آمریکا در خصوص ماهیت مأموریت ناتو در افغانستان علنی نشده و مأموریت ناتو دچار از هم گسیختگی نگردد. ولی اروپایی ها از اینکه آمریکا درصدد تداوم برخورد سخت افزاری با مشکلات افغانستان و انتظار از اروپایی ها برای اعزام نیروی بیشتر برای جنگ علیه طالبان می باشد، ناخرسند هستند و معتقدند مأموریت ناتو کمک به امنیت و بازسازی در افغانستان است و برنامه های دولت آمریکا این مأموریت را که مورد تأیید سازمان ملل می باشد در معرض آسیب جدی قرار داده و افزایش تلفات نیروهای ناتو دولت های این کشورها را با مشکل جدی در داخل مواجه ساخته است. به رغم این اختلاف نظرها، اروپا و آمریکا در مقوله حساس و امنیتی خلع سلاح بین المللی اشتراک نظر و وحدت عمل دارند. بدنبال وقایع ۱۱ سپتامبر تلاش آمریکایی ها بمنظور جهانگیر نمودن رژیم های خلع سلاح بین المللی با قوت و جدیت پیگیری شده و در این زمینه اتحادیه اروپایی نیز در کنار آمریکا قرار گرفت. براین اساس انباشت، تکثیر، واردات و صادرات تسلیحات متعارف و استراتژیک بخصوص سلاحهای کشتار جمعی در معرض مانیتورینگ و کنترل ویژه قرار گرفته است. از دیگر مقوله های همکاری و اتفاق نظر دو سوی آتلانتیک، مبارزه با تروریسم می باشد. وقایع ۱۱ سپتامبر، اروپا و آمریکا را در جهت مبارزه با تروریسم در کنار هم قرار داد و دو سوی آتلانتیک مجموعه ای از قوانین و مقررات داخلی و معاهدات خارجی خود را در خدمت مبارزه مشترک با آنچه که تروریسم می خوانند، دستخوش تغییرات محتوایی قرار دادند. در این راستا، اتحادیه اروپایی با تصویب مجموعه ای از قوانین ضد تروریستی و پیش بینی پاراگرافی درموضوع مبارزه با تروریسم در موافقتنامه های خارجی خود و متعهد نمودن

شرکای ثالث به تلاش فعالانه در مبارزه با اشکال تروریسم در این مبارزه بین‌المللی مشارکت نمود. اتحادیه اروپایی در بُعد خارجی مبارزه با تروریسم در دو رهیافت اصلی یعنی دیپلماسی بازدارندگی و همکاری اقتصادی گام بر می‌دارد. معذالک مشارکت آمریکا و اتحادیه اروپایی در مبارزه با تروریسم در حال حاضر با چالش‌های جدی بویژه در سطوح سیاسی و تبادل اطلاعات مواجه است. از نظر اتحادیه، سازمان ملل چارچوب مناسب برای بهره‌گیری از حقوق بین‌الملل که مجوز لازم برای مواجهه با تهدیدات جدید را ارائه می‌دهد، محسوب می‌گردد. در این رابطه پیوستن به کنوانسیونهای بین‌المللی مربوطه، از جمله امضای کنوانسیون سازمان ملل در مورد ممانعت از تأمین مالی تروریسم بین‌المللی مورد تأکید قرار دارد. مبارزه با تروریسم از طریق مشارکت چندجانبه با تأکید بر تقویت ائتلاف بین‌المللی که جنبه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، در کانون توجه اروپا و آمریکا قرار دارد.

ب) همگرایی و واگرایی میان اروپا و آمریکا در قبال بحران‌های منطقه‌ای و جهانی

بخش مهمی از اختلافات اروپا و آمریکا در سطح کلان و در ارتباط با چالش‌های جهانی قابل مشاهده و احصاء می‌باشد. مواردی از قبیل:

- اختلاف در مورد اجرای معاهدات زیست محیطی مانند پیمان کیوتو،
- اختلاف در مورد تعهدات بین‌المللی و عدم التزام آمریکا نسبت به این معاهدات،
- تمایزات و تفاوت برداشت در خصوص موضوع حقوق بشر،
- اختلافات در مورد تجارت جهانی و قواعد آن،

درعین حال مجموعه‌ای از بحرانها و مسائل منطقه‌ای مانند افغانستان، عراق، لبنان و مساله فلسطین هستند که اروپا و آمریکا در آنها حضور و مشارکت دارند و گرچه حداکثر تلاش برای ارائه تصویری یکسان و هماهنگ از خود بخرج می‌دهند ولی تمایزات و تفاوت‌های فیمابین آنها، مصداق «وحدت در کثرت» است و غرب (اروپا و آمریکا) در این چالش‌ها و بحران‌های منطقه‌ای کل واحدی محسوب نمی‌شوند. بعنوان نمونه اشتراکات میان اروپا و آمریکا در اصل حمایت از رژیم صهیونیستی و لزوم حفظ امنیت اسرائیل، غیرقابل کتمان می‌باشد. معذالک در موارد ذیل میان اتحادیه اروپا

(کشورهای اروپایی مانند فرانسه، آلمان و حتی انگلیس) با آمریکا اختلاف نظر وجود دارد:

- اختلاف در مورد ایفای نقش اروپا در قضیه فلسطین،
 - اختلاف در مورد میزان حمایت بی چون و چرای آمریکا از اسرائیل،
 - اختلاف در مورد ماهیت و محتوای تشکیل کشور مستقل فلسطینی،
 - اختلاف تفسیر در خصوص موضوعاتی از قبیل سرزمینهای اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷، وضعیت بیت‌المقدس شرقی، شهرک‌سازی در سرزمینهای اشغالی، وضعیت آوارگان فلسطینی.
- گرچه اروپا تلاش می‌کند در قضیه فلسطین مواضع افراطی جناح آمریکایی - اسرائیلی را تعدیل نماید، اما چارچوب اصلی نقشه‌راه که با آرمانهای مردم فلسطین فاصله دارد، مورد حمایت دو سوی آتلانتیک بوده و اروپا و آمریکا در حرکتی واحد به پیشبرد این طرح و رفع موانع این مسیر ادامه می‌دهند.

چشم انداز آینده اتحادیه اروپایی : وحدت تمام عیار یا فروپاشی؟

پروژه و پروسه وحدت اروپا را شاید بتوان بدون اغراق موفق‌ترین پروژه و دیرپاترین پروسه همگرایی منطقه‌ای در دنیا دانست. طرحی که با گذشت نیم قرن دستاوردهای چشمگیری به نمایش گذارده و توانسته با ابداعات و ابتکارات خود در عرصه های اقتصادی - تجاری ، فرهنگی- اجتماعی و حتی سیاسی- امنیتی، الگوی کشورها و مناطقی باشد که اهداف و یا آرزوهای مشابهی را در ذهن می‌پروراندند. بدیهی است که طرحی با وسعت و گستردگی وحدت اروپا یک پدیده تک‌بُعدی و یک‌سویه نیست، بلکه ابعاد و جنبه‌های مختلف و متعدد دارد و هرچه زمان می‌گذرد بر ابعاد و عناصر تشکیل‌دهنده آن افزوده می‌گردد. اگر از ابتدای شکل‌گیری این روند در سال ۱۹۵۱، صرفاً همکاری‌های اقتصادی و ادغام تجاری در دستورکار بود ، امروزه اتحادیه اروپایی بعنوان سمبل تحقق عینی پروژه وحدت ، ابعاد متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به خود گرفته است.

این اتحادیه پس از طی موج‌های اولیه الحاق در سالهای ۱۹۷۲ (الحاق انگلیس، دانمارک و ایرلند)، دهه ۱۹۸۰ (الحاق اسپانیا و یونان) و دهه ۱۹۹۰ (الحاق سوئد، اتریش و فنلاند)، در چهارمین و بزرگترین موج الحاق با پیوستن ده کشور حوزه اروپای مرکزی، شرقی و مدیترانه‌ای در سال ۲۰۰۴ به مجموعه‌ای ۲۵ عضوی و سپس در آخرین مرحله الحاق با پیوستن رومانی و بلغارستان به مجموعه‌ای ۲۷ عضوی تبدیل شد. بدین ترتیب، اتحادیه اروپا با روسیه و اوکراین نیز هم‌مرز گردیده و جمعیت آن به حدود ۵۰۰ میلیون نفر بالغ شده است که پس از چین و هند سومین مجموعه جمعیتی جهان را تشکیل می‌دهد. همچنین با توجه به چشم‌اندازهای الحاق کشورهای بالکان به اتحادیه‌اروپایی، قلمرو جغرافیائی اتحادیه تمامی کشورهای قاره اروپا (به استثنای سوئیس) را در برخواهد گرفت. علاوه بر گسترش حوزه یورو و ارتقای اعتبار بین‌المللی آن در مقابل غلبه دلار آمریکا در مبادلات تجاری و اقتصادی بین‌المللی که پیام سیاسی «صدای واحد اروپا» را منعکس می‌نماید، نقش‌آفرینی اتحادیه در معادلات سیاسی بین‌المللی نیز بعنوان یک قطب قدرت افزایش یافته و بر مناسبات متقابل اتحادیه با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل تأثیرگذار می‌باشد.

بازار واحد اروپایی فی‌الواقع یک بلوک تجاری تمام عیار است. تدوین سیاست‌های تجاری در مرکزیتی واحد، قدرت رقابت اروپا در تجارت دنیا را افزایش داده و اروپا را به دومین بلوک تجاری جهان بعد از ایالات متحده بدل ساخته است. امروزه اروپا در قالب بلوک تجاری خویش در مجامع تجاری مهم دنیا از صدایی واحد برخوردار است. اتحادیه اروپایی مناسبات تجاری خود را با تک‌تک کشورهای دنیا نیز که از آنها بعنوان کشورهای ثالث یاد می‌شود به صورت متمرکز و واحد تنظیم می‌کند. وحدت پولی و مالی جزء مکمل وحدت تجاری و عامل تقویت‌کننده آن است. وحدت پولی و مالی را نیز باید از دستاوردهای شگرف کشورهای اروپایی دانست که از سال ۱۹۹۹ محقق شد و نهایتاً در سال ۲۰۰۲ به رواج رسمی و عملی اسکناسها و سکه‌های یورو منجر گردید. امروزه ۱۲ کشور عضو اتحادیه پولی اروپا از پول واحد استفاده می‌کنند و این کار ضمن آنکه باعث کاهش هزینه‌های فعالیتهای اقتصادی شده، در توسعه مبادلات تجاری و افزایش تولید و رشد اقتصادی نیز موثر بوده است. وحدت پولی اروپا از اثرات بین‌المللی مهمی نیز برخوردار بوده است. امروزه یورو، پول واحد اروپایی در کنار دلار

امریکا از معتبرترین ارزهای بین‌المللی است. یورو می‌رود که در مبادلات تجاری جهانی رفته رفته جای بیشتری برای خود بیابد. هرچه زمان می‌گذرد بخش وسیع‌تری از دادوستدهای بازرگانی بین کشورها بر مبنای یورو انجام می‌گیرد. در صورتی که این وضعیت ادامه یابد باید منتظر بود و دید که بلوک جدیدی بنام بلوک یورو در مقابل بلوک دلار بوجود آید و موقعیت بین‌المللی دلار را بطور جدی تهدید نماید. طی یکی دو سال اخیر تغییر نرخ تبدیل دلار و یورو و افزایش ارزش پول اروپا در مقابل ارز آمریکا از رویدادهای مهمی بوده و از آنجا که نشانه سمبلیک قوت عملکرد اقتصاد اروپاست لطماتی پرستیژی به ایالات متحده وارد کرده است.

در بخش سیاسی وحدت اروپا، با وجود آنکه پروژه وحدت به اندازه بعد تجاری و پولی پیشرفت نداشته، اما توانسته هویت جدیدی را از خود به نمایش بگذارد. بزرگترین دستاورد اروپا در این بخش، سیاست خارجی مشترکی است که پس از انعقاد پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۲ بین کشورهای عضو شکل گرفت و رفته رفته با تلاش برای رفع نواقص خود، پویایی و اثربخشی بیشتری را از خود نشان داد. معنی روشن سیاست خارجی مشترک اروپا آن است که کشورهای عضو در آن بخش از مسائل مهم سیاسی و بین‌المللی که بتوانند به دیدگاه‌های واحدی دست یابند به شکل هماهنگ و منسجم عمل می‌کنند. چنین پدیده‌ای در تاریخ اروپا و جهان بی‌سابقه است و هیچ مجموعه منطقه‌ای تاکنون نتوانسته صدای واحدی را در سیاست خارجی از خود ارائه کند. امروزه در اتحادیه اروپایی ساختارها و راه‌کارهای اجرایی خاصی برای تصمیم‌گیری و مدیریت سیاست خارجی مشترک تعبیه شده است.

اتحادیه اروپایی سیاست دفاعی و امنیتی مشترک را نیز به عنوان جزء مکمل سیاست خارجی مشترک در دستور کار خویش قرار داده است. بحرانهای بالکان، چه در بوسنی-هرزگوین و چه در کوزوو که در آن اروپایی‌ها از اتخاذ مواضع منسجم و اثرگذار ناتوان ماندند و نتوانستند مسیر حوادث سیاسی و نظامی را در راستای حفظ نظم و آرامش در منطقه که هدف استراتژیک آنها بود، هدایت کنند، آنها را به تأمل واداشت. در بحران‌های بالکان عدم وجود ساختار نظامی مؤثر و ناکارایی روند تصمیم‌گیری از جمله موانع تاخیری در حرکت متحدالشکل اروپا بود. به همین جهت، اروپا با پندآموزی از این

بحران درصدد تقویت سیاست دفاعی و امنیتی خود برآمده است. سران اتحادیه اروپایی در اجلاس سال ۱۹۹۹ خود در هلسینکی تصمیم گرفتند به منظور تقویت توانایی‌های نظامی خود و ایجاد امکان دخالت برای حل و فصل مناقشات منطقه‌ای یک نیروی واکنش سریع مستقل به استعداد ۶۰ هزار نفر تشکیل دهند. این نیروها می‌بایست برای جلوگیری از درگیری، حل و فصل بحران و عملیات انساندوستانه وارد عمل شوند. اروپایی‌ها بعدها به منظور ممانعت از بروز اصطکاک با آمریکا، حیطه عملکرد نیروی مذکور را مداخله در بحران‌هایی که ایالات متحده (و ناتو) قصد و یا تمایل به دخالت در آنها را ندارد، عنوان کردند و کوشیدند نقشی مکمل آمریکا برای خود دست و پا کنند. سیاست دفاعی مشترک و ابزارهای اجرایی آنها علیرغم آنکه به خاطر نو بودن با ضعفهایی مواجه است، اما مع الوصف در زمره ابتکارات مهم کشورهای اروپایی در جریان روند همگرایی به شمار می‌رود و توانسته است بر وزن بین‌المللی اروپا در معادلات جهانی بیفزاید.

اتحادیه اروپا با توجه به تجربیات تلخ و درسهای گرفته شده از عدم توفیقات خود در عرصه سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اصولی را بعنوان اصول راهنمای عمل اتخاذ نموده تا پس از یک دوره ۳۰ ساله فقدان نقش آفرینی در عرصه سیاست جهانی (از اواخر دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰) و یک مقطع ۱۵ ساله رؤیاپردازی در این عرصه (از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا نیمه دهه نخست قرن ۲۱)؛ واقع‌بینانه با واقعیت افتراق‌ها و چالش‌های موجود در این عرصه مواجه گردیده و به سمت دستیابی به حداکثر اشتراک در سیاست خارجی و امنیتی خود (و نه وحدت و اتحاد در آن) گام بردارد:

- ضرورت وجود اراده سیاسی کافی به عنوان پیش‌شرط موفقیت سیاست خارجی اتحادیه؛

- اصل تداوم در سیاست خارجی بویژه در هنگام مدیریت بحران؛

- ضرورت توانایی در نشان‌دادن واکنش سریع به بحران‌های جهانی و منطقه‌ای؛

- تقسیم کار شفاف در فرآیند تصمیم‌گیری و اجرا (با توجه به این واقعیت که

ساختار سیاست خارجی در اتحادیه بصورت غیر قابل اجتنابی پیچیده است، شورا باید مسئولیتها را بطور روشن تفکیک و واگذار نماید)؛

- اصل انسجام و همبستگی کشورهای عضو؛
- اولویت دادن به حل مسائل و چالش‌های بین‌المللی در چارچوب سیاست خارجی اتحادیه؛
- هماهنگی مناسب و اقدام با شرکا و بازیگران بین‌المللی از جمله ایالات متحده آمریکا.

چشم انداز آینده اتحادیه اروپایی در نظام بین الملل

اتحادیه اروپایی را با توجه به ابعاد و شاخصه‌های قدرت شاید بتوان دومین قطب بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان پس از ایالات متحده آمریکا محسوب نمود. یک مجموعه ۲۷ عضوی که طی سالهای آتی تعداد اعضای آن شاید به ۳۰ کشور افزایش یابد و به لحاظ جغرافیایی می‌رود که کل محدوده جغرافیایی اروپای شرقی و غربی را در بر گرفته و با عضویت ترکیه، حتی در همسایگی کشورهای همچون ایران، عراق و سوریه قرار گیرد. گسترش اتحادیه که بزرگترین مرحله آن پس از جنگ سرد با الحاق ۱۰ کشور حوزه اروپای شرقی و مرکزی در ماه مه ۲۰۰۴ صورت تحقق بخود گرفت، به معنی خاتمه یافتن مرزبندی زمان جنگ سرد، یکپارچگی سیاسی و اقتصادی کل خاک اروپا و قرار گرفتن آن تحت چتر مدیریتی واحد خواهد بود که بی شک به افزایش موقعیت جهانی و نفوذ و اعتبار اروپا در دنیا منجر خواهد شد. اروپای کنونی یک قطب جمعیتی و یک قطب تجاری مهم است. توسعه اتحادیه به ۲۷ کشور، جمعیت این مجموعه را به حدود نیم میلیارد نفر افزایش داده و روشن است که در مراحل بعدی گسترش، برای تعداد افزوده خواهد شد. اتحادیه اروپایی کنونی یک چهارم تولید ناخالص جهان را تولید میکند و یک سوم تجارت جهانی را در اختیار دارد. بدیهی است که بازاری واحد در این مقیاس و با این گستردگی یک پدیده منحصر بفرد در دنیای کنونی می‌باشد. عضویت دائم فرانسه و انگلیس در شورای امنیت سازمان ملل و برخورداری آنها از حق وتو، حضور و عضویت چهار کشور فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا در گروه هشت کشور صنعتی، حضور یکپارچه و منسجم اتحادیه در سازمان تجارت جهانی، عضویت، نقش و نفوذ کشورهای مهم این مجموعه در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و عضویت بسیاری از آنها در ناتو، سازمان امنیت و همکاری در اروپا،

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از جمله دیگر عواملی است که اتحادیه اروپایی را به بازیگری مهم در معادلات بین‌المللی بدل کرده است.

آنچه که مسلم است موقعیت جهانی امروز اروپا متفاوت از دهه های قبل می‌باشد. ارتقای جایگاه جهانی اتحادیه اروپا در این سالها به حدی بوده که برخی حتی سخن از ظهور ابرقدرتی جدید در دنیا بر زبان رانده‌اند. اما *اتحادیه اروپایی را نمی‌توان یک ابرقدرت تلقی نمود و در ارزیابی قدرت و نفوذ اروپا نباید دچار اغراق شد*. به تعبیر برخی محققین، یک کشور برای اینکه ابرقدرت محسوب شود باید از امکانات نظامی مؤثر جهت ترتیب دادن یک جنگ تمام عیار در همه انواع جنگ‌های غیرمتعارف علیه قوی‌ترین کشور موجود جهان برخوردار باشد. با این تعریف که قدرت نظامی را مهمترین ملاک ابرقدرت بودن فرض گرفته، اروپا به جهت عدم برخورداری از توان نظامی اینچنینی نمیتواند چنین ادعایی داشته باشد. اما اگر ابرقدرت بودن را با «توان تاثیرگذاری»، «توانایی متقاعد ساختن دیگران» و «درجه مقبولیت بین‌المللی» بسنجیم، اتحادیه اروپایی حرفهای زیادی برای گفتن دارد. اروپا خصوصا پس از موج اخیر گسترش سومین مجموعه جمعیتی دنیا پس از چین و هند است، دومین قطب تجارت جهان است و از مجموعه جمعیتی دنیا پس از چین و هند است، دومین قطب تجارت جهان است و از مجموعه ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار مبادلات بازرگانی دنیا سهمی بیش از ۴۰۰۰ میلیارد دلار را به خود اختصاص داده است. با این حساب چنانچه فقط با دید اقتصادی بنگریم، اتحادیه اروپایی یک ابرقدرت مهم و هم‌سطح با ایالات متحده می‌باشد. اما هیچکس نمی‌تواند منکر آن شود که قدرت نظامی از لوازم حتمی ابرقدرت بودن است و چون اروپا در این زمینه ضعف دارد، میتواند آن را تنها یک قدرت بزرگ بین‌المللی دانست.

اروپا گرچه ابرقدرت نیست، اما یک قدرت بزرگ جهانی، دست‌کم در بعد اقتصادی است و در بسیاری از مسائل بین‌المللی به صورتی تعیین‌کننده تأثیرگذار است. در طیف وسیعی از موضوعات بین‌المللی که به حوزه سیاست سفلی ارتباط می‌یابد، یعنی در ارتباط با تجارت، محیط زیست، کنترل مواد مخدر، بلایای طبیعی، بیماریهای خطرناک و غیره حرفهای زیادی برای گفتن دارد. اما در حوزه سیاست علویا گذشته از اقدامات محدودی که در دستور کار خویش قرار داده، در مسائل مهم و اساسی ناگزیر از همکاری و تبعیت از امریکا است. اروپا در این نوع موضوعات، دست‌کم تا

مدتها، به ناچار نقشی مکمل امریکا برای خود قائل است. بنابراین تعبیری که زمانی برای آلمان بکار برده می‌شد در مورد اتحادیه کنونی نیز صادق است: اتحادیه اروپا یک غول اقتصادی و یک کوتوله سیاسی است که فاقد شاخصه‌های قدرت بزرگ و تمام‌عیار می‌باشد.

نتیجه‌گیری

اروپا در آینده به عنوان قدرتی معارض و چالش‌گر با ایالات متحده مطرح نخواهد بود اما به عنوان قدرتی توانمند، به دنبال ارتقای جایگاه خود در ساختار آینده نظام بین‌الملل خواهد بود. اروپا به دنبال آن است تا با تعمیق و گسترش همکاریهای منطقه‌ای خود، همگرایی اروپایی را تقویت نموده و ضمن کاهش تدریجی وابستگی سیاسی، دفاعی و نظامی خود به آمریکا، در نظام بین‌الملل در حال تکوین، به عنوان یکی از قطب‌های قدرتمند در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی مطرح گردد. گسترش اتحادیه اروپایی، تمایلات و انگیزه‌های اتحادیه را برای نقش آفرینی‌های بیشتر در خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز تشدید نموده است. این حوزه‌ها از جمله مناطقی هستند که به خاطر مجموعه پیچیده و درهم تنیده‌ای از ملاحظات سیاسی و اقتصادی مرتبط با آنها، در کانون توجه اتحادیه قرار دارند و فارغ از ملاحظات منبعث از قرابت تاریخی و جغرافیائی، در ترازوی سیاست خارجی اتحادیه، واجد وزن و جایگاه راهبردی می‌باشند. اتحادیه اروپایی یک واقعیت تاریخی و موجود است که اگرچه امکان تحول و تکامل آن به سمت وحدت کامل و تمام‌عیار و تبدیل آن به ایالات متحده اروپا ناممکن و دست نیافتنی می‌نماید، معذالک در حال حاضر و تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی همچنان بعنوان بازیگری عمده در عرصه اقتصاد جهانی و تأثیرگذار در صحنه سیاست بین‌الملل، نقش آفرین خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر نظریات مورتون کاپلان مراجعه شود به کتب مربوط به تئوری‌های روابط بین‌الملل از جمله:
- دورتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت، «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس، ۱۳۷۲ - ص ۲۵۰.
- سیف زاده، سید حسین - «نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل»، نشر سفیر، ۱۳۶۸، ص ص ۸۶-۷۲.
۲. برای آشنائی بیشتر با مباحث و مطالب پیرامون تحول در مفهوم قدرت رجوع شود به:
- تافلر، الوین - «جابجائی در قدرت» - ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر مترجم، ۱۳۷۰.
۳. برای بررسی روند تکامل و تکوین نظام بین‌الملل رجوع کنید به نظریاتی که اخیراً در محافل علمی - آکادمیک و در سطح نشریات بین‌المللی مطرح گردیده است. از جمله نظریه اخیر فرید ذکریا، سردبیر و ستون نویس نشریه آمریکایی نیوزویک تحت عنوان جهان پس از آمریکا، و نظریاتی که در باب «جهان چند قطبی» و «جهان بدون قطب» مطرح گردیده است.
۴. نگاه کنید به کتاب ارزشمند زیر در خصوص سیاست خارجی اتحادیه اروپا و اعضای قدرتمند آن:
- Soetendorp, Ben - Foreign Policy In European Union - Longman, London - 1999.
۵. متغیرهای الگوی همگرایی منطقه‌ای عبارتند از: ماهیت و سطح همبستگی، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط. برای مطالعه بیشتر در خصوص معیارها و متغیرهای همگرایی منطقه‌ای رجوع کنید به:
- Cantory And Spiegle, The International Politics of Region: A Comparative Approach - University of California 1970- P7
۶. منابع جمع‌آوری آمار: صندوق بین‌المللی پول (IMF) + سازمان تجارت جهانی (WTO) - سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، باتوجه به سال پایه آمارگیری، اتحادیه اروپا دارای ۲۵ عضو مورد نظر می‌باشد.
۷. در خصوص نقش و تأثیر اروپا و آمریکا بر نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد نگاه کنید به:
- فونتین، آندر - یکی بدون دیگری: نظم نوین جهانی؟ - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر فاخته ۱۳۷۱.
۸. جدول حاضر بسط و تعمیم یافته مدلی است که در کتاب زیر بدان پرداخته شده است:
- Odege . Juliet - The European Community And The Challenge of The Future - St . Martin S Press . New York . 1980 Pp 262-263

۹. مقاله «خیزش آسیا و محور شرق در سیاست خارجی روسیه» به قلم سرگئی لاوروف
وزیر خارجه روسیه ، مجله «روسیه و سیاست جهانی» - مارس و آوریل ۲۰۰۶.
